



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَأَمِنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾ وَإِذَا قِيلَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمِنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۴﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۵﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾

برای کافران (لجوج) یکسان است که آنان را (از عذاب الهی) بیم دهی یا ندهی؛ (در هر صورت، آنان) ایمان نمی‌آورند. ۶ خداوند بر دل‌ها و بر گوش‌های آنان مهر (شقاوت) نهاده، و بر دیدگان‌شان پرده‌ای (افکنده شده) است، و عذاب بزرگی خواهند داشت. ۷ برخی از مردم می‌گویند: «به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم.»؛ در حالی که آنان مؤمن نیستند. ۸ (به خیالشان،) خدا و کسانی را که ایمان آورده‌اند، فریب می‌دهند؛ در حالی که فقط خویش را می‌فریبند و (خود) نمی‌فهمند. ۹ در دل‌هایشان مرض (بزرگ) شک و نفاق) وجود دارد؛ پس خدا (نیز) بر مرضشان افزود و به سزای آن که دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک خواهند داشت. ۱۰ هنگامی که به آنان گفته شود «در زمین فساد نکنید»، می‌گویند: «ما فقط

اصلاح‌گریم.» ۱۱ آگاه باشید: آنان همان فسادگران‌اند؛ ولی (خود) نمی‌فهمند. ۱۲ هنگامی که به آنان گفته شود «هم‌چنان که مردم ایمان آوردند، (شما هم) ایمان آورید»، می‌گویند: «آیا همچون ایمان آوردن بی‌خردان، ایمان آوریم؟» آگاه باشید: اینان خود بی‌خردند؛ ولی نمی‌دانند. ۱۳ هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم»، و زمانی که با هم‌دستان پلیدشان خلوت کنند، می‌گویند: «ما با شما بییم (و) فقط (آنان را با اظهار ایمان) مسخره می‌کنیم.» ۱۴ (اما این) خداست که (با از کار انداختن درک و فهمشان،) آنان را مسخره می‌کند و در حالی که سرگردان‌اند، در طغیان‌شان غوطه‌ور می‌کند. ۱۵ آنان، کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت خریدند. از این رو تجارتشان سود نکرد و هدایت یافته نیستند. ۱۶

می‌دهد (هود/۹۰/۴). اگر فرد به نسخه‌ی شفابخش قرآن اعتنا نکرد، خداوند او را به افشای اسرارش (بیماری درونی‌اش چون نفاق) تهدید می‌کند (محمد/۲۹-۳۰/۵). اگر این هشدار، مؤثر نیفتاد، او را به تبعید و قتل تهدید می‌کند (احزاب/۶۰/۶). اگر انسان‌ها به راه نیامدند، آنگاه ایشان را به حال خود وامی‌گذارد، و چون کارشان از درمان گذشته، به آنان می‌گوید که هر چه خواستید، بکنید (فصلت/۴۰). در اینجا نه تنها منافق از کتاب شفابخش الهی بهره‌ای نمی‌برد، بلکه هر چه آیات بیشتری نازل شود، بیمار دلی او فزون‌تر می‌شود (تسنیم، ج ۲، صص ۲۶۶-۲۶۷). پس خداوند در چند مرحله انسان گمراه را هدایت می‌کند؛ لکن خود فرد به هدایت تن نمی‌دهد.

ب. خداوند در تمامی آیاتی که سخن از اضلال (گمراه کردن) انسان‌ها به میان آورده، قیدی را نیز ذکر کرده است. در این آیات، از اضلال فاسقان (بقره/۲۶)، ظالمان (ابراهیم/۲۷)، کافران (غافر/۷۴) یا مسرفان تردیدکننده (غافر/۳۴) سخن گفته شده است. تمام این انسان‌ها، خواهان گمراهی بوده‌اند، و خداوند، مطابق سنت خود، ایشان را در این راه کمک کرده است. بنابراین در مورد آنان می‌فرماید: ما به ایشان ظلم نکردیم؛ بلکه خودشان بر خود ستم کردند (روم/۹). پس می‌توان گفت که گمراه شدن ایشان توسط خداوند، نتیجه‌ی تبعی و جزای افعالشان (نورالتقلین، ج ۱، صص ۳۵) بوده است. از همین روست که مسموم شدن کسی را که سم خورده، می‌توان به خدای خالق قانون علیت نیز نسبت داد.

ج. اضلال کافران و منافقان توسط خداوند، به معنای امتناع از فیض رحمت و سلب توفیق هدایت خداوند از ایشان است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱، صص ۷۴). کسی که مشمول هدایت پروردگار قرار نگیرد و از رحمت خداوند محروم شود، گمراه خواهد بود. از این رو در روایات آمده که از خداوند بخواهیم که ما را لحظه‌ای به خودمان وانگذارند (کافی، ج ۲، صص ۵۸۱).

راز انتساب افزایش مرض و گمراهی به خداوند

چون مأموران قهر الهی به اذن و تدبیر خداوند، منافقان و تبه‌کاران را در طغیان خود رها می‌کنند، پروردگار، این‌گونه امور (افزایش مرض و گمراهی منافقان و کافران) را به خود اسناد داده است؛ و الا از خدایی که رحمت او از غضبش سبقت گرفته است (بحارالانوار، ج ۷۴، صص ۳۴۲)، بی‌واسطه و بیهوده، غضب و ضلالت صادر نمی‌شود (تسنیم، ج ۲، صص ۲۸۶-۲۸۷). / ب

مرکز تطبیح و نشر قرآن کریم

۱۰ و ۱۵. گمراه شدن منافقان به وسیله‌ی مأموران الهی، با عدالت پروردگار منافقانی ندارد

سنت امداد

خداوند، در این آیات، سنتی از سنت‌های خویش را شناسانده و از آن پرده‌برداری کرده است. این سنت، «امداد» نام گرفته است. نام‌گذاری این سنت، متکی بر آیات قرآن کریم است؛ آنجا که می‌فرماید: «آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می‌طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم - می‌دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد؛ که در آتش سوزانش می‌سوزد؛ در حالی که نکوهیده و رانده (از درگاه خدا) است * و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد * هر یک از این دو گروه را از عطا پروردگارت بهره و کمک می‌دهیم، و عطا پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است.» (اسراء/۱۸-۲۰).

از این آیات نتیجه می‌گیریم که خداوند، هم کسی را که دنیا را بخواهد، هم کسی را که آخرت را بطلبد، به شرطی که ملتزم به لوازم خواسته‌ی خود باشند، امداد و کمک می‌کند. خداوند، چگونگی این کمک را در این آیه چنین توضیح داده است: «کسی که خدا بخواهد او را هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام می‌گشاید، و کسی که به سبب اعمال خلافش بخواهد او را گمراه کند، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود. این‌گونه، خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.» (انعام/۱۲۵). اما پرسش این است که آیا انتساب افزایش مرض یا گمراهی برخی انسان‌ها به خداوند، با عدالت پروردگار سازگار است؟

دلایل منافات نداشتن اضلال منافقان با عدالت الهی

بدین سؤال که آیا عدالت خداوند در مقام گمراه کردن برخی از انسان‌ها مخدوش می‌شود یا نه، چند پاسخ می‌توان داد:

الف. باید توجه داشت که سنت الهی بر این نیست که در ابتدا دل انسانی را بیمار کند، یا بر بیماری کسی بیفزاید؛ بلکه این اتفاق در چند مرحله می‌افتد: ۱. خداوند برای پیش‌گیری از بیماری اشخاص، دستور ایمان و تقوا و پرهیز از دین‌فروشی می‌دهد (بقره/۴۱؛ احزاب/۳۲)؛ ۲. اما اگر کسی با اختیار خویش، خود را مریض کرد، خداوند، وی را از اصل بیماری‌اش آگاه می‌کند (مائده/۵۲)؛ ۳. اگر بیماری در قلب انسان جای گرفت، خدای سبحان، راه درمان و برگشت به سلامت را به او نشان



مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
 ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۷﴾ صُمُّ
 بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ
 فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
 مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾
 يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَتْ لَهُمْ مَشْوَافِهِمْ وَإِذَا
 أظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ
 الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾ الَّذِي
 جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
 فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا
 وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا
 فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا
 النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

حال آنان، همچون حال کسانیست که (در) بیابان تاریکی، برای یافتن مسیر، آتشی افروخته‌اند؛ پس همین که اطرافشان را روشن کرد، خداوند، نور (آتش) آنان را از بین بُرد و در تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد. ۱۷ (آنان در برابر حق و حقیقت) کر، لال و کورند و در نتیجه (از گمراهی‌شان) باز نمی‌گردند. ۱۸ یا (حال آنان)، همچون (گرفتاران) رگباری از آسمان است که در آن، تاریکی‌هایی (شدید) و رعد و برقی (ترسناک) وجود دارد که از ترس مرگ به خاطر صاعقه‌ها، انگشتانشان را در گوش‌هایشان می‌گذارند. (آری)، خداوند به کافران احاطه دارد. ۱۹ نزدیک است برقی (صاعقه، روشنی) چشم‌هایشان را برباید. هر گاه (برق، بیابان را) برایشان روشن کند، در (پرتو) آن راه می‌افتند، و چون تاریکی آنان را فراگیرد، می‌ایستند، و اگر خدا می‌خواست، حتماً (از همان اول)،

شنوایی و بینایی‌شان را از بین می‌بُرد؛ زیرا خداوند بر هر کاری تواناست. ۲۰ ای مردم، پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده، بپرستید تا (بدین وسیله) خود را (از عذاب او) در امان نگه دارید؛ ۲۱ همان (کسی) که زمین را برای شما (همچون) بستری (گسترده) و آسمان را سقفی (برافراشته) قرار داد و آبی از آسمان فرود آورد. پس با آن، از انواع محصولات، برایتان رزق و روزی (از زمین) بیرون آورد. پس برای خدا همتیانی قرار ندهید؛ در حالی که می‌دانید (آن‌ها چنین قدرتی ندارند). ۲۲ اگر در (آسمانی بودن) آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم، شک دارید، سوره‌ای مانند (سوره‌های) آن بیاورید، و به جای خدا، (همه‌ی) یاورانتان را فرا خوانید؛ اگر راست می‌گویید. ۲۳ پس اگر (چنین) نکردید - که (البته) نخواهید کرد - (با کنار گذاشتن عناد و ایمان آوردن به حقایق قرآن)، خود را از آتشی حفظ کنید که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند؛ (و) برای کافران

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

آماده شده است. ۲۴

می‌بایست متوجه گروه خاصی می‌بود؛ در حالی که تحدی، عام و برای همه است.

چرا همه به تحدی با قرآن دعوت شده‌اند؟

عمومیت خطاب تحدی، از آن حکایت می‌کند که خدا همگان را به همانندآوری دعوت کرده است. بنابراین، قرآن برای همه معجزه است و به گروه خاصی اختصاص ندارد، و غیر از بلاغت قرآن، جهت خاص دیگری مانند معارف، اخلاق، قوانین، اخبار غیبی و غیر این‌ها، به‌تنهایی مورد نظر قرآن نیست؛ چون هر یک از آن جهات را گروه خاصی از انس و جن می‌فهمند. اعجاز عمومی قرآن، از سنخ رؤیت بصری یا حادثه‌ی خاص مربوط به زمان و مکان خاص نیست؛ بلکه از سنخ علم و معرفت است. از این جهت، زمینه‌ی اظهار نظر در مورد آن برای همه‌ی صاحبان معرفت و در همه‌ی ایام فراهم است، و هرکس به قدر توانش، زمینه‌ی معرفت آن را دارد. پس تحدی و تعجیز قرآن، عمومی، و معجزه بودنش، برای هر فرد بشر و برای تمام اعصار است (المیزان، ج ۱، ص ۶۰).

نظریه‌ی صرفه در اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن که از دیرباز هدف بحث و بررسی و رد و قبول دانشمندان اسلامی قرار گرفته، این است که بگوئیم عاجز بودن مردم از آوردن مانند قرآن، به جهت فصاحت و بلاغت و نظم و امثال آن‌ها نیست؛ بلکه اعجاز قرآن از این جهت است که خدا نمی‌گذارد مردم دست به چنین کاری بزنند و آنان را از این عمل باز می‌دارد و افکارشان را از اندیشه‌ی این‌که چیزی مانند قرآن بیاورند، منصرف می‌کند. این، همان «صرفه» است که گروهی طرح کرده‌اند. به عبارت دیگر، صرفه یعنی خدا دشمنان و مخالفان قرآن را از مقابله‌ی جدی با قرآن منصرف می‌کند و توان آنان را برای این‌که مثل قرآن را بیاورند، سلب می‌کند (پرسش و پاسخ‌هایی در شناخت تاریخ و علوم قرآنی، ص ۲۴۹).

معروف این است که نخستین کسی که در بین مسلمانان به نظریه‌ی صرفه معتقد شد، ابراهیم بن سيار، مشهور به نظام، بود (معجزه‌ی بزرگ؛ پژوهشی پیرامون علوم قرآنی، ص ۱۰۱). عقیده‌ی عمومی دانشمندان شیعه و سنی در مورد نظریه‌ی صرفه در اعجاز قرآن، این است که نظریه‌ی باطلی است؛ زیرا مطابق نظریه‌ی صرفه، قرآن، خصوصیت اعجاز خود را از دست می‌دهد (الاتقان،

ج ۴، ص ۷۰) / د

۲۳ و ۲۴. تحدی و انتساب قرآن به پیامبر ﷺ

در آغاز سوره‌ی بقره، با جمله‌ی قاطع «لَا رَيْبَ فِيهِ»، مطلق شك و تردید از قرآن نفی شده است. مبدأ شك در قرآن، حالات و تأثرات نفوس است. شك و تردید در باره‌ی هر حقیقتی هم دو گونه است: ۱. شك ابتدایی که محرك و مقدمه‌ی یقین است، و مردمی که دچار چنین شکی هستند، در شك‌شان راستگویند و می‌خواهند به یقین برسند؛ ۲. کسانی که از برهان و یقین گریزان‌اند و نفوس‌شان شك‌تراش است و در شك اصرار دارند. شك اینان، راست و محرك به سوی یقین نیست. جمله‌ی آخر آیه، «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، اشاره به این دو نوع است: یعنی اگر در شك خود راستگو و راست‌اندیش هستید، با تفکر در این آیات و به کار بردن نیروهای خود می‌توانید از شك برهید (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۹۰).

تحدی چیست؟

«تحدی»، به معنای هم‌آورد خواستن است. قرآن، بارها ناباوران را به مبارزه و هم‌آوردی فرا خوانده است (علوم قرآنی، ص ۳۶۷). تحدی و دعوت به مبارزه باید تا ممکن است، قاطع باشد و دشمن را تا آنجا که امکان دارد، تحریک کند و بر سر غیرت آورد تا تمام قدرت خود را به کار گیرد، و پس از عجز و ناتوانی، مسلم بداند که پدیده‌ای که با آن روبه‌روست، پدیده‌ای بشری نیست؛ بلکه امری الهی است (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۲۷). قرآن در چند آیه به تحدی دعوت کرده است: سوره‌ی طور، آیات ۳۳ و ۳۴؛ سوره‌ی اسراء، آیه ۸۸؛ سوره‌ی هود، آیات ۱۳ و ۱۴؛ سوره‌ی یونس، آیه ۳۸؛ و همین آیات شریف سوره‌ی بقره. علامه طباطبایی معتقد است که آیات تحدی، بر اعجاز قرآن دلالت می‌کند، و این تحدی، عام و در همه‌ی جهات است؛ مانند تحدی عام در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی اسراء که می‌فرماید: «ای پیامبر، بگو اگر تمامی جن و انس جمع شوند، نمی‌توانند مانند قرآن را بیاورند.» که از اعجاز قرآن در جنبه‌های گوناگون حکایت می‌کند (المیزان، ج ۱، ص ۵۹). اگر تحدی، فقط در بلاغت قرآن و اسلوب زبانی آن بود، نمی‌بایست از ادیبان عرب فراتر می‌رفت؛ در حالی که آیه‌ی شریف، به همه‌ی انس و جن خطاب کرده است. پس معلوم می‌شود که اعجاز قرآن، تنها از نظر اسلوب زبانی نیست. همچنین اگر صفت خاصی غیر از بلاغت نیز به‌تنهایی مورد نظر تحدی قرآن بود، خطاب قرآن



وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ
رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا
وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

﴿۲۵﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا
فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا
مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ
بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ
بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۲۷﴾ كَيْفَ
تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۸﴾ هُوَ الَّذِي
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۹﴾

به مؤمنانی که کارهای شایسته کرده‌اند،
مژده بده که بهشت‌هایی دارند که از
زیر (درختان) آن‌ها نهرها جاری‌ست. هر
گاه از آن (باغ)ها میوه‌ای روزی‌شان شود،
می‌گویند: «این، (تجسم) همان (اعتقاد
و اخلاق و اعمال نیکویی) است که پیشتر
(در دنیا توفیق آن) به ما داده شده بود.»
(میوه‌های آنجا، در زیبایی و لطافت)،
شبهه به هم، نزدشان آورده می‌شود و در
آنجا همسرانی که (از هر ناپاکی ظاهری و
باطنی) پاک شده‌اند، خواهند داشت و در
آن جاودانه خواهند ماند. ۲۵ خداوند از
این‌که هر چیزی را بیان کند، شرم ندارد؛
(خواه) پشه‌ای باشد یا کوچک‌تر از آن. پس
مؤمنان می‌دانند که آن (سخن) حقی از
جانب پروردگارشان است؛ اما کافران (از سر
لجاجت یا نادانی) می‌گویند: «منظور خدا
از این بیان، چه بوده است؟» (آری، خدای

حکیم)، با آن، بسیاری را گمراه و شمار زیادی را هدایت می‌کند، و (البته) فقط نافرمانان را با آن گمراه می‌کند.
۲۶ همان‌هایی که پیمان خدا را پس از محکم کردن آن می‌شکنند و روابطی را که خدا به پیوند آن‌ها دستور داده
است، قطع می‌کنند و در زمین به فساد رو می‌آورند، زیانکاران (حقیقی)، همانان هستند. ۲۷ چگونه به خدا
کفر می‌ورزید؛ در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي مثل نطفه و خاك) بودید، پس (خدا) شما را زنده
کرد، سپس شما را می‌میراند و باز شما را زنده می‌کند؛ آنگاه نزد او بازگردانده خواهید شد؟! ۲۸ او کسی‌ست
که هر آنچه را که در زمین است، برای شما آفرید، و (پیش از آن)، به (آفرینش) آسمان‌ها رو کرد و آن‌ها را در
هفت آسمان مرتب کرد، و او هر چیزی را به خوبی می‌داند. ۲۹

انسان، موضوعات تسبیح، تحمید، تکبیر و تهلیل مطرح است که ارکان عبادات و معارف اسلامی هستند و انسان را تهذیب می‌کنند (تسنیم، ج ۲، صص ۶۰۹ - ۶۱۰).

در روایتی با اشاره به آیه‌ی شریف آمده که خداوند همه‌ی آنچه را که در زمین است، برای شما آفرید تا عبرت بگیرید و به واسطه‌ی آنها، به رضوان و خوشنودی او متصل شوید و خود را از عذاب آتش او نکه دارید ... و صلاح دنیا و آخرت خود را تأمین کنید (البرهان، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۳). آیه، همه‌ی انتفاعات دینی و دنیوی و اخروی بشر را اراده کرده است (اطیب‌البیان، ج ۱، صص ۴۹۲). حال انسان، علت اصلی خلقت کائنات و مسخر کردن آنها برای خود را که عبودیت است، فراموش می‌کند و مدعی ربوبیت می‌شود؛ تا جایی که دستاوردهای مادی و معنوی‌اش را به خود نسبت می‌دهد (قصص/۷۸) و خود را ربّ دیگران معرفی می‌کند (نازعات/۲۴).

معنای تسخیر

خداوند، جهان را مسخر انسان کرده است؛ بدین معنا که نظام زمین و آسمان، با حفظ همه‌ی ویژگی‌هایش، مسخر انسان است؛ یعنی انسان در محدوده‌ی قوانین حاکم بر زمین و آسمان می‌تواند از آنها بهره‌برداری کند. از این رو تسخیر، به معنای تفویض نیست؛ یعنی خدای سبحان، کار نظام آفرینش را به انسان واگذار نکرده است. یا تسخیر، به معنای حرکت بخشی (شتاب) تحمیلی نیست که انسان بتواند چیزی را بر نظام خلقت تحمیل کند؛ چراکه نه ربوبیت مطلق و نامحدود خدای سبحان چنین اقتضا می‌کند و نه فقر ذاتی انسان. البته خداوند يك تسخیر ویژه دارد که به صورت معجزه صرفاً در اختیار انبیا و اولیای خود قرار می‌دهد؛ که همان ولایت تکوینی است. البته باید توجه داشت که هر دو تسخیر عمومی و خصوصی، جزء نظام و غیر از تفویض است؛ چراکه سببیت و علیت، به امر خداوند و در محدوده‌ی نظام آفرینش صورت می‌پذیرد (تسنیم، ج ۲، صص ۶۱۴).

اثر تربیتی تسخیر عالم برای انسان

انسانی که می‌بیند خداوند این همه عظمت به او بخشیده و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک را سرگشته و فرمان‌بردار و خدمتکارش قرار داده است، تن به غفلت و پستی نمی‌دهد و خود را اسیر شهوات و برده‌ی ثروت و مقام و زر و زور نمی‌کند؛ بلکه زنجیرها را در هم می‌شکند و به اوج آسمان‌ها پرواز می‌کند (تفسیر نمونه، ج ۱۰، صص ۱۲۱). /

۲۹. اصالت خدا و نفی بینش مادی اصالت انسان

در عصری که انسان، مرکز جهان و مالک مطلق هستی و اصل اصیل معرفی می‌شود، همه‌ی امور عالم از منظر او تعریف و ارزش می‌یابد و حاکمیت تقدیر الهی، مردود اعلام شده، حاکمیت بر نظام بشری، تفویض شده به انسان دانسته و به عقل مستقل و منقطع از وحی واگذار می‌شود. این انسان، خود را خاستگاه شناخت و قائم به ذات می‌داند و بریده از مبدأ و معاد هستی، عامل شکوفایی استعدادها و غایت وجودی‌اش را در خود می‌جوید، و خلاصه این‌که به بینش مادی انسان محور خود اصالت می‌دهد؛ اما نور عالم‌تاب اسلام، در محمل آیات امیدبخش قرآن مجید، در حالی که کرامت انسان را به غایت حفظ کرده و او را اشرف مخلوقات و خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین شناسانده، سخن از بینش توحیدی «اصالت خداوند و دیگر هیچ» (انعام/۹۱) می‌زند.

تسخیر عالم امکان برای انسان، مقدمه‌ی عبودیت است و نه ربوبیت

هدف آفرینش زمین این است که انسان از آن بهره‌برد. البته این هدف، غرض فعل خداوند یعنی خلقت است؛ نه غرض فاعل یعنی ذات خداوند؛ چراکه خداوند، غنی محض است و خود هدف ندارد؛ گرچه فعلش دارای هدف و مصلحت است. کمال زمین و کمال آسمان در این است که در خدمت انسان باشد، و کمال انسان، در عبادت و پرستش خداوند است. در نتیجه، خدای سبحان، در عین حال که موضوع تسخیر عالم امکان توسط انسان را مشروع می‌داند، هدف غایی خلقت را که توحید و تهذیب نفس است، به‌صراحت بازگو می‌کند. یعنی این نظام برای این خلق شده است که بینش انسان، بینش توحیدی باشد و با این بینش، به تهلیل، تحمید، تسبیح و تکبیر خداوند اهتمام ورزد؛ با چنین بینشی، یگانه‌گدیر و علیم حاکم بر عالم را خدا بداند. این همان تهلیل (لا اله الا الله) است (طلاق/۱۲). نیز با چنین بینشی، حامد و مسبح خدا شود؛ وقتی او می‌گوید: اگر برای شما گشتی‌ها را در دریا و دام‌ها را در سفرهای خشکی مسخر کردیم، برای این است که نعمت حق را به یاد آورید و خداوند را تحمید (الحمد لله) و تسبیح (سبحان الله) کنید و به یاد قیامت باشید؛ که این باعث تهذیب و تزکیه نفس می‌شود (زخرف/۱۴-۱۳). همچنین با چنین بینشی، تکبیرگوی ذات احدیت شود؛ زمانی که پروردگارش می‌فرماید: نعمات خود را مسخر انسان کردیم تا خداوند را تکبیر (الله اکبر) گوید (حج/۳۷). از همین روست که در خلقت و مسخر کردن عالم کیهانی برای



وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
 قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ
 بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۰﴾ وَعَلَّمَ
 آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي
 بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ
 لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲۲﴾ قَالَ يَا آدَمُ
 أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
 إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ
 تَكْتُمُونَ ﴿۲۳﴾ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا
 إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ
 اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
 وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵﴾ فَازْهَبَا السَّيْطَانُ
 عَنْهَا فَاخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
 عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿۲۶﴾ فَتَلَوْنِي
 آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۲۷﴾

زمانی (را یاد کن) که پروردگارت به فرشتگان فرمود: «من در زمین جانشینی (برای خود) قرار می‌دهم». آنان عرض کردند: «آیا کسی را در زمین (جانشین) قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟ حال آن‌که ما در حالی که تو را می‌ستاییم، (از هر عیب و نقصی) منزّهت می‌شماریم و تو را (از هر نیازی) پاک می‌دانیم». فرمود: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید». ۳۰ (خداوند)، همه‌ی نام‌ها (ی حاجت‌های خود) را به آدم آموخت. آن گاه آن اشخاص را به فرشتگان عرضه کرد؛ سپس فرمود: «اگر راست می‌گوئید، مرا از نام‌های اینان آگاه کنید». ۳۱ (فرشتگان) عرض کردند: «ما تو را (از هر عیب و نقصی) منزّه می‌دانیم. ما هیچ دانشی نداریم مگر آنچه تو به ما آموخته‌ای؛ زیرا تو بسیار دانا و حکیمی». ۳۲ خدا فرمود: «ای آدم، فرشتگان را از نام‌های آنان آگاه کن». پس هنگامی که (آدم)، فرشتگان را

از نام‌های آن افراد آگاه کرد، (خدا) فرمود: «آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و (هم‌چنین) آنچه آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌کردید، می‌دانم؟!». ۳۳ هنگامی (را یاد کن) که به فرشتگان گفتیم «به آدم سجده کنید». پس جز ابلیس، (همه) سجده کردند؛ (اما) او سرپیچی کرد و تکبر ورزید و کافر شد. ۳۴ گفتیم: «ای آدم، تو و همسرت در این باغ ساکن شوید و از هر جا که خواستید، فراوان و گوارا بخورید؛ و به این درخت نزدیک نشوید؛ که ستم‌کار خواهید شد». ۳۵ پس از آن، شیطان آن دو را با آن (درخت) لغزاند؛ سپس از آنچه در آن بودند، بیرون کرد، و گفتیم: «(همراه شیطان، از این مکان و منزلت) فرود آید؛ در حالی که بعضی از شما (یعنی انسان‌ها)، دشمن بعضی دیگر (یعنی شیاطین) هستند، و در زمین تا زمان معینی قرارگاه و وسیله‌ی بهره‌مندی خواهید داشت». ۳۶ پس (از فرود آمدن از آن مکان و منزلت)، آدم کلماتی (با عظمت) از جانب پروردگارش دریافت کرد، و در نتیجه، (خدا) توبه‌ی او را پذیرفت. اوست که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ۳۷

۳۰. انسان کامل؛ خلیفه‌ی خدا

این آیه، محمل بسیاری از بیم‌ها و امیدهاست. از طرفی انسان به وجود خود بالیده که خداوند در مقابل فرشتگانش چنین از وی دفاع کرده، و از طرف دیگر در دل می‌ترسد که آیا می‌تواند ماهیت خلافت خداوند متعال بر روی زمین را بشناسد و آن را به‌شایستگی ایفا کند یا نه. این تردید و تحیر، مبنای خوف و رجاست؛ خوفی که مانع رضایت، و در نتیجه، ستایش از خود می‌شود (نجم/۳۲)، و رجائی که سازنده و محرک خواهد بود.

همه‌ی قیل و قال‌ها در این آیه، بر سر فعل خداوند و سؤال ملائک است؛ جعل خلافت الهی انسان بر روی زمین و اعجاب فرشتگان از این فعل. پذیرش خلافت الهی، آثاری دارد که هر صاحب عقلی را به اعجاب وامی‌دارد؛ آثاری چون محور شدن برای خلقت همه کائنات و تدبیر همه‌ی عالم. اگر کسی خلیفه‌ی خدا شد، چون خداوند «بکلّ شیء محیط» است، خلیفه‌ی او هم به اذن او، بر آنچه در جهان آفرینش هست، احاطه خواهد داشت؛ و الا خلیفه‌ی نسبی خواهد بود و نه خلیفه‌ی مطلق. خلیفه‌ی الله، مظهر خدای سبحان در همه‌ی اسماء فعلیه‌ی اوست، و نه ذات و صفات خداوند. چیزی در جهان، از فیض حق ظهور ندارد مگر این‌که خلیفه‌ی الله، واجد آن است؛ چون خاصیت خلافت مطلقه این است. البته این خاصیت، قطعاً انطباق نخواهد داشت مگر بر انسان کامل، و زمین بدون وجود چنین انسان کاملی، اهلش را در خود فرو خواهد برد (بهارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۳)، و این انسان کامل، خلیفه‌ی خدا در خصوص زمین نیست؛ بلکه‌ی خلیفه‌ی خدا در همه‌ی عوالم غیبی و شهودی است (تسنیم، ج ۳، ص ۳۸).

جسمانیت و روحانیت؛ دو سر طیف وجود انسان

سؤال ملائک از خداوند در باره‌ی خلیفه شدن انسان در زمین، نه از سر دشمنی با انسان بود و نه از سر اعتراض به خداوند؛ بلکه بدین علت بود که ایشان چنین فهمیده بودند که این عمل باعث وقوع فساد

و خون‌ریزی در زمین می‌شود؛ چون می‌دانسته‌اند که موجود زمینی به این علت که مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد، و چون زمین، جای مزاحمت‌های بسیار و جهات محدود است، لاجرم زندگی در آن جز با زندگی اجتماعی به حد کمال نمی‌رسد، و معلوم است که این نحوه‌ی زندگی سرانجام به فساد و خون‌ریزی منجر می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص ۱۷۸).

نکته‌ی شایان توجه در پاسخ خداوند به فرشتگان این است که خداوند، هیچ جزئی از اجزای کلام فرشتگان را نفی نکرد؛ بلکه فرمود حقیقت بیشتر از آن است که می‌پندارید. درست است که هدف خلقت تمام موجودات، اعم از فرشته، انسان، جن و ...، عبادت پروردگار است؛ همچنین درست است که زمین، جای تراحم و اختلاف، و در نتیجه، خون‌ریزی و افساد است؛ اما عبادت عابدان نیز در یک سطح قرار ندارد. تفاوت فراوانی میان عبادت کسی است که شهوت و غضب و خواست‌های گوناگون در وجودش راه ندارد و عبادت و بندگی کسی که امیال و شهوات، او را احاطه کرده و شیطان از هر سو وسوسه‌اش می‌کند. اطاعت و فرمان‌برداری این موجود توفان‌زده کجا و عبادت آن ساحل‌نشینان آرام و سبک‌بار کجا؟! شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل/ کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها؟ خداوند از مصلحتی سخن می‌گوید که ملائک توان تحقق آن را ندارند؛ ولی این خلیفه‌ی زمینی می‌تواند (برگزیده‌ی تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۱).

دوساحتی بودن انسان، یعنی داشتن بُعد جسمانی و روحانی، به قطع فرصتی برای انسان است که اگر از آن به‌درستی بهره نگیرد، به تهدیدی برای سرنوشت و عاقبت او بدل خواهد شد. هبوط انسان از بهشت (که مقصود، بهشتی در آسمان است که در عین حال، بهشت آخرت و جنت خلد نیست)، با اندوه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام همراه بود؛ لکن فرشته‌ای بدو بشارت داد که خداوند تو را آفریده تا در زمین باشی؛ نه در آسمان.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: به خدا سوگند، آدم با این مژده تسلیت یافت (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲). /



(به آدم و همسرش و نیز به شیطان) گفتیم: «همگی از آن (مکان و منزلت) فرود آید. پس اگر هدایتی از جانب من نزد شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی آنان را فرا می‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۳۸ و کسانی که کفر ورزند و آیات و نشانه‌های ما را دروغ بشمارند، اهل آتش‌اند (و) همیشه در آن خواهند ماند.» ۳۹ ای بنی اسرائیل، نعمت(های) مرا که به شما ارزانی کرده‌ام، یاد کنید و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم، و تنها از من بترسید (و عهد مرا نشکنید). ۴۰ و به آنچه نازل کرده‌ام و کتاب آسمانی شما را تأیید و تصدیق می‌کند، ایمان آورید و نخستین کس (از اهل کتاب) نباشید که به آن کفر می‌ورزد؛ و آیات و نشانه‌های مرا به بهای اندکی نفروشید و تنها از من خود را حفظ کنید. ۴۱ و حق را با باطل

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾ يٰۤاِبْنِيۤ اِسْرٰٓءِيۡلَ اذْكُرْ وَاِنۡعَمۡتِۤىۤ اِلٰىۤىۤ اَنْعَمۡتُ عَلَیۡكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهۡدِیۡ اَوْفِ بِعَهۡدِكُمْ وَاِتٰیۤىۤ فَاَرۡهَبُوۤنِ ﴿٤٠﴾ وَاٰمِنُوۤا بِمَاۤ اَنْزَلۡتُمۡ مِّنۡۢ مَّوَدِّۤىۤۤ اِلٰیۤىۤ لِمَاۤ مَعَكُمْ وَلَا تَكُوۡنُوۡا اَوَّلَۤىۤ كٰفِرٍۭ بِهٖ وَلَا تَشۡتَرُوۡا بِآیٰتِیۡ ثَمَنًا قَلِيۡلًا وَاِیٰىۤىۤ فَاتَّقُوۡنِ ﴿٤١﴾ وَلَا تَلۡبِسُوۡا الْحَقَّ بِالۡبَاطِلِ وَتَكۡتُمُوۡا الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعۡلَمُوۡنَ ﴿٤٢﴾ وَاَقِیۡمُوا الصَّلٰوةَ وَاَتُوا الزَّكٰوةَ وَاَرۡكَعُوۡا مَعَ الرَّاكِعِیۡنَ ﴿٤٣﴾ اَتَاۡمُرُوۡنَ النَّاسَ بِالۡبِرِّ وَاَنْتُمْ سَوَۤىۤىۤ اَنْفُسِكُمْ وَاَنْتُمْ تَتَلَوۡنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعۡقِلُوۡنَ ﴿٤٤﴾ وَاَسۡعٰیۤنُوا بِالۡصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَاِتٰهَا الْكَبِیۡرَةَ الْاَعۡلٰی الْخَشِیۡعِیۡنَ ﴿٤٥﴾ الَّذِیۡنَ یُظۡنُوۡنَ اَنَّهُمۡ مُّلۡقَوۡا رِیۡهَمۡ وَاَنَّهُمۡ اِلَیۡهٖ رٰجِعُوۡنَ ﴿٤٦﴾ یٰۤاِبْنِیۤ اِسْرٰٓءِیۡلَ اذْكُرْ وَاِنۡعَمۡتِۤىۤ اِلٰىۤىۤ اَنْعَمۡتُ عَلَیۡكُمْ وَاِنِّیۤ فُضَّلۡتُكُمۡ عَلَی الْعٰلَمِیۡنَ ﴿٤٧﴾ وَاَتَقَوۡا یَوْمًا لَا تَجۡزِیۤ نَفۡسٌ عَنۡ نَّفۡسٍ شَیۡئًا وَلَا یُقَبَّلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَّلَا یُؤۡخَذُ مِنْهَا عَدۡلٌ وَّلَا هُمْ یُنۡصَرُوۡنَ ﴿٤٨﴾

﴿٤٨﴾

نیامیزید و حق را آگاهانه کتمان نکنید. ۴۲ و نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب) و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید. ۴۳ آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خودتان را فراموش می‌کنید؛ در حالی که کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟! ۴۴ (در مشکلات و امور مهم)، از صبر و نماز یاری بجویید. و قطعاً نماز دشوار است؛ مگر بر فروتنان؛ ۴۵ همان کسانی که یقین دارند با پروردگارشان ملاقات می‌کنند و نزد او باز خواهند گشت. ۴۶ ای بنی اسرائیل، نعمت(های) مرا که به شما ارزانی کرده‌ام، یاد کنید و (به‌ویژه) این (نعمت) که من (برخی از گذشتگان) شما را بر جهانیان (زمانشان) برتری دادم. ۴۷ و خود را از (سختی) روزی حفظ کنید که کسی به جای شخصی (دیگر)، حقی را ادا نمی‌کند و شفاعتی از او پذیرفته نمی‌شود و جایگزینی (برای رهایی از عذاب) از او گرفته نمی‌شود و یاری نخواهند شد. ۴۸

بر جهانیان ترجیح داده شدید؛ لکن باز طریق کفر و معصیت و مخالفت با ولی امر و فرو رفتن در مادیات را پیش گرفتید (همان) و گمان کردید که چون نیاکان و اجدادتان پیامبران خدا بودند، شما را شفاعت خواهند کرد، و می‌توانید برای گناهان خود فدیهِ و بدل تهیه کنید، و همان‌گونه که در این جهان به رشوه متوسل می‌شدید، در آخرت نیز چنین کنید! پس، از روزی بترسید که هیچ شفاعت و وساطتی برای نجات شما پذیرفته نمی‌شود (تفسیر نمونه، جلد ۱، ص ۲۲۱).

ضرب ذلت و مسکنت بر بنی اسرائیل برای تمام تاریخ

نکنه‌ی شایان توجه در باره‌ی نعمت فضیلت جهانی این است که گرچه بنی اسرائیل بر جهانیان برتری یافتند، به سبب ناسپاسی در برابر چنین نعمت عظیمی، برای همیشه مسکین و نزد جهانیان ذلیل شدند (بقره/۶۱)، و غضب الهی (مجادله/۱۴) و اختلاف‌های داخلی (مائده/۶۴) بر آنان چیره شد (تسنیم، ج ۴، صص ۲۰۴ - ۲۰۵).

برتری امت پیامبر اسلام ﷺ بر تمام جهانیان در تمام زمان‌ها بیاناتی که گذشت، ثابت کرد که این آیه با آیاتی که امت پیامبر اسلام ﷺ را برترین امت‌ها در طول تاریخ می‌داند، هیچ منافاتی ندارد، و چون پیغمبر اسلام، خاتم انبیا بوده، و قرآن مجید، کتابی ثابت و همیشگی است، برتری و فضیلت آنان نیز پاینده خواهد بود (تفسیر روشن، ج ۱، ص ۲۴۴). ابن عباس می‌گوید: بدون شك، امت اسلام، به شهادت آیه‌ی شریف «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتِ لِلنَّاسِ» (آل عمران/۱۱۰)، والاترین امت‌هاست (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۳). از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که در معنای «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتِ لِلنَّاسِ» فرمود: منظور از بهترین امت، اهل بیت رسول خدا ﷺ است (الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۴). رسول خدا ﷺ نیز فرموده‌اند: «به من چیزهایی داده‌اند که به احدی از انبیا نداده‌اند: وحشتی از من در دل دشمنانم انداخته‌اند و بدین وسیله یاری‌ام کرده‌اند؛ کلیدهای زمین را در اختیارم نهاده‌اند؛ احمدم نام گذاشته‌اند؛ خاک را برایم مایه‌ی طهارت قرار داده‌اند؛ و امتم را بهترین امت کرده‌اند.» (همان).

بزرگترین نعمت و شرف قرآن کریم

۴۷. ظرف زمانی برتری بنی اسرائیل بر جهانیان

در باب فضیلت بنی اسرائیل بر عالمین، در دو ساحت می‌توان بحث کرد: نخست، معنا و دامنه‌ی فضیلت؛ و دیگر، مقصود از عالمین.

فضل، به معنی زیادی و فزونی بیش از اندازه‌ی لازم است؛ خواه تکوینی و از آغاز خلقت باشد، خواه الحاقی و به سبب نیات، اعمال یا عوارض و مقتضیات دیگر.

برتری و فزونی بنی اسرائیل، از لحاظ تکوین و ذاتی بود؛ زیرا آنان از اولاد انبیا و از خانواده‌های آنان بودند و تربیت و راه‌نمایی‌های انبیای الهی شامل آنان شده بود و از هدایت کتب آسمانی و از برنامه‌های تکوینی و تشریحی آنان پیروی می‌کردند (تفسیر روشن، ج ۱، ص ۲۴۴). از این رو بهره‌مندی بنی اسرائیل از فضایل اخلاقی، اعتقادی، عبادی، جاه و منزلت، قرب به مقام ربوبی و ... در آیه‌ی مذکور مراد نیست؛ بلکه مراد از فضل، اتمام حجت به دلایل واضح و برهان‌های متقن و معجزات روشن و نعمت‌های دنیوی - از مال و ثروت و ریاست و سلطنت و ... - است.

در باره‌ی دامنه‌ی افضلیت نیز بعضی گفته‌اند که اطلاق افضلیت، با وجود يك فضیلت هم ممکن است، و بنی اسرائیل، در يك یا چند فضیلت، از دیگران افضل بوده‌اند؛ اگرچه در بسیاری از فضایل، دیگران از ایشان افضل بوده‌اند.

عالمین نیز از منظر برخی مفسران، مردم زمان بنی اسرائیل است، و نه همه‌ی زمان‌ها؛ و از منظر برخی دیگر، جمع کثیری از مردم‌اند، و نه همه‌ی آنان (اطیب‌البیان، ج ۲، ص ۲۳).

به نظر می‌رسد که آیه در مقام اتمام حجت با بنی اسرائیل باشد؛ که خداوند به ایشان می‌فرماید: شما از نعمات زیادی چون کثرت انبیایی که از میان شما مبعوث شدند، نعمت هدایت و ایمان، شکافتن دریا و نجات از دست فرعونیان، انفجار آب از سنگ، نزول من و سلوی، دستیابی به ریاست و ثروت و سلطنت و استقلال و ... بهره‌مند بودید و از این جهت



وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّجُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذْ قَالَ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ بِمَنَاقِبِكُمْ أَنفُسَكُمْ بَاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصُّعْقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾ وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

هنگامی (را به یاد آورید) که شما را از (چنگال) فرعونیان نجات دادیم که پیوسته بلا و مصیبتی سخت بر سر شما می‌آوردند (و لحظه‌ای از آزارشان در امان نبودید): بسیاری از پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای کنیزی) زنده می‌گذاشتند. در آن (سختی‌ها)، از جانب پروردگارتان (برای شما) آزمایشی بزرگ بود. ۴۹ و هنگامی (را یاد کنید) که دریا را با (ورود) شما شکافتیم و نجات‌تان دادیم، و در حالی که شما نگاه می‌کردید، فرعونیان را غرق کردیم. ۵۰ هنگامی (را به یاد آورید) که ما چهل شب با موسی (در کوه طور برای فرو فرستادن الواح تورات) قرار گذاشتیم؛ و شما پس از (آمدن) او (نزد ما)، ستم کارانه آن گوساله را ساختید (و پرستیدید). ۵۱ سپس، بعد از این (واقعه)، شما را بخشیدیم تا مگر سپاسگزاری کنید. ۵۲ هنگامی (را به یاد آورید) که به موسی کتاب (آسمانی) و جداکننده (ی حق از

باطل) دادیم تا هدایت یابید. ۵۳ زمانی (را یاد کنید) که موسی به قومش گفت: «ای قوم من، شما با ساختن گوساله، به خودتان ستم کردید. پس به (درگاه) آفریدگارتان باز گردید و بدین سبب یکدیگر را بکشید؛ که این (کار)، نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است.» (پس چنین کردید و) در نتیجه (خداوند) توبه‌ی شما را پذیرفت؛ زیرا اوست که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ۵۴ هنگامی (را به یاد آورید) که گفتید: «ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، (سخنان) تو را باور نخواهیم کرد.» پس (به سبب این سخن کفرآمیز)، در حالی که نگاه می‌کردید، صاعقه شما را فرا گرفت. ۵۵ سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم تا سپاسگزاری کنید. ۵۶ (در صحرا) ابر را بر شما سایه‌بان قرار دادیم و «مَنَّاء» (که نوعی خوراک شیرین بود) و «سلوی» (که نوعی پرنده بود) را بر شما فرو فرستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم، بخورید.» و (آنان با ناسپاسی‌شان)، به ما ستم نکردند؛ بلکه به خودشان ستم می‌کردند. ۵۷

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

رسیدند که اطراف بت‌هایشان با خضوع گرد آمده بودند. پس به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده؛ همان‌گونه که آن‌ها معبودانی دارند. گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستيد.» (اعراف/۱۳۸).

این موارد، بدان‌جا رسید که آزمونی سخت (موضوع آیه) در برابر آنان قرار گرفت، و البته آن‌ها در این آزمون ناکام شدند. از سوی دیگر، این آیه نشان می‌دهد که انحراف امت يك پیامبر، حتی در زمان حیات او نیز امکان دارد؛ تا چه رسد به پس از رحلت وی؛ موضوعی که ممکن است در سایر امت‌ها نیز تکرار شود. نقل چنین ماجراهایی در قرآن کریم، طبعاً برای تنبّه امت اسلام و انداز آنان از قرار داشتن در معرض خطرات مشابه است.

تطبیق این ویژگی‌ها با وضعیت امت اسلام

بعثت رسول اکرم ﷺ، نعمت بزرگ الهی به مؤمنان بوده است: «خداوند بر مؤمنان نعمت بزرگی بخشید؛ هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت...» (آل عمران/۱۶۴). این نعمت، با وصایت امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین ﷺ کامل شد (ر.ک: آیه‌ی اکمال: مائده/۳). سرانجام این‌که ولایت رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان ﷺ، والاترین نعمت الهی است (ر.ک: ص ۶۰۰، توضیحات تکثیر/۸). با بعثت پیامبر اکرم ﷺ، قوم حضرت از وضعیت بسیار اسفناکی نجات یافتند: «... بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد...» (آل عمران/۱۰۳). امیرالمؤمنین ﷺ در توصیف احوال پیش از بعثت آنان فرموده است: «خداوند، پیامبر را بیم‌دهنده‌ی عالمیان و امین بر قرآن برانگیخت، و شما ملت عرب، در آن وقت، دارای بدترین دین و در بدترین سرا بودید؛ منزلتان در میان سنگ‌های سخت و در بین مارهای زهردار بود؛ آب تیره می‌نوشیدید؛ غذای خشن می‌خوردید؛ خون یکدیگر را می‌ریختید؛ قطع رحم می‌کردید؛ بتان در میان شما نصب شده، و گناهان، شما را فراگرفته بود.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶). البته در امت اسلام، زمینه‌های انحراف و کفران نعمت هدایت، در دوران حیات رسول خدا ﷺ وجود داشته است (برای نمونه ر.ک: آل عمران/۱۵۲ و ۱۵۳؛ انفال/۶۵؛ مجادله/۱۲ و ۱۳؛ جمعه/۱۱). از همین رو در آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل عمران به آنان هشدار داده شده که «آیا اگر پیامبر ﷺ میرد یا کشته شود، شما به گذشته‌ی جاهلی خود برمی‌گردید.» /

پس از طبع و نشر قرآن کریم

۵۱. امکان انحراف امت اسلام، پس از پیامبر ﷺ

شرح حال بنی اسرائیل، حاوی درس‌های مهمی از جامعه‌شناسی است. آیه‌ی شریف، موضوع ارتداد جمع کثیری از آنان پس از دوری چهل‌روزه‌ی پیامبرشان را گزارش می‌کند. این ماجرا، امکان انحرافات عمیق در جوامع از جمله امت پیامبران را نشان می‌دهد. می‌دانیم که وعده‌ی الهی با حضرت موسی ﷺ، ابتدا سی روز بود و سپس ده روز به آن افزوده شد (اعراف/۱۴۲). این، به‌روشنی نشان می‌دهد که قصد امتحان بنی اسرائیل در میان بوده است. به نکاتی در باره‌ی آیه‌ی شریف توجه شود:

امتحان، سنتی الهی است

«مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می‌کنید» (ملک/۲). خداوند، انسان را در نعمت‌های اعطایی می‌آزماید: «... لِيَبْلُوَكُمْ فِئَاءَ تَلَكُم...» (مائده/۴۸): «... تا شما را در آنچه در اختیارتان قرار داده، بیازماید...». نعمت عظیم‌تر، طبعاً آزمون بزرگ‌تر خواهد داشت. قرآن کریم، ارسال رسل و حجج الهی را از بزرگ‌ترین نعمت‌ها می‌داند. در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی مائده، سخن حضرت موسی ﷺ چنین بازگو شده است: «ای قوم من، نعمت خدا بر خود را متذکر شوید؛ هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد و...».

حضرت موسی ﷺ ۱- در میان پیامبران ﷺ، دارای امتیازات ویژه‌ای بود که در آیات بدان‌ها اشاره شده است؛ مانند طه/۳۹ و ۴۱؛ قصص/۱۴؛ ۲- با بعثت آن حضرت، بنی اسرائیل از عذاب‌های بسیار سختی نجات یافتند؛ برای نمونه، «... پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانان را (برای خدمتکاری) زنده می‌گذاشتند...» (ابراهیم/۶)؛ ۳- آن حضرت، معجزات متعدد و عظیمی داشت که یکی از آن‌ها، شکافتن دریا و عبور چندصد هزار نفر بود. همه‌ی این‌ها، بر عظمت نعمت داده‌شده و ارج حجتی که بر بنی اسرائیل اتمام شد، می‌افزود. «از بنی اسرائیل بپرس که چه مقدار نشانه‌های روشن به آن‌ها دادیم، و هر کس نعمت خدا را پس از آن‌که سراغش آمد، تبدیل (کفران نعمت) کند، خداوند شدیدالعقاب است.» (بقره/۲۱۱).

از سوی دیگر، بنی اسرائیل، سابقه‌ی طولانی پنهان‌گیری از حضرت موسی ﷺ داشتند. این ویژگی، زمینه‌ی کفران نعمت را به‌وضوح و حتی در حد تمایل به بت‌پرستی نشان می‌دهد: «و بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. در راه، به گروهی



(نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتیم: به این شهر (مقدس و پربرکت) وارد شوید و از هر جای آن خواستید، فراوان و گوارا بخورید، و سجده‌کنان از این در وارد شوید و بگویند «(خدا یا)، گناهانمان را ببخش»، تا خطاهایتان را ببخشیم. (آری،) بی شک بر (پاداش) نیکوکاران خواهیم افزود. ۵۸ پس ستمگران (سخنی را که می‌بایست می‌گفتند،) به سخن دیگری غیر از آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند، و در نتیجه، بر ستم‌کاران، به سزای نافرمانی‌شان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم. ۵۹ زمانی (را به یاد آورید) که موسی (در بیابان) برای قومش (از خدا) آب طلبید. پس گفتیم: «با عصایت به آن (تخته) سنگ بزن.» پس (او زد و) دوازده چشمه از آن جوشید؛ (به گونه‌ای) که هر گروهی (از طوایف دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل)، محل آب خوردنشان را می‌شناختند. (به آنان خطاب کردیم:) از روزی خدا بخورید و

بجز

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۵۹﴾ وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَنْتَسَبِدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۶۱﴾

بیشامید و تبهکارانه در زمین فساد نکنید. ۶۰ هنگامی (را به یاد آورید) که (از سر لجاجت و استهزاء) گفتید: «ای موسی، ما بر یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد؛ پس به خاطر ما از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین می‌رویانند، از قبیل سبزی، خیار، سیر، عدس و پیازش برایمان بیرون آورد.» (موسی) گفت: «آیا آنچه را که پست‌تر است، جایگزین چیز بهتر می‌کنید؟ (حال که چنین است، از این عزت و آزادی،) به شهری (که درگیری و جنگ در آن وجود دارد،) فرود آید؛ که آنچه درخواست کردید، (در آنجا) برایتان خواهد بود.» و خواری و بیچارگی (چنان) بر آنان مقرر شد (که دیگر از آن جدا نمی‌شوند) و گرفتار غضبی (بزرگ) از جانب خداوند شدند. آن (ذلت و خشم الهی) برای این بود که آنان به آیات و نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را می‌کشتند؛ در حالی که هیچ حقی (بر این کار) نداشتند. (آری،) آن (عذاب) بدین سبب بود که نافرمانی و (از حد خود)

تجاوز می‌کردند. ۶۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

همیشه دامن‌گیرشان شد، و در نهایت، به سبب ناسپاسی‌های فراوان، به عذاب اخروی و غضب متراکم و قهر الهی که مایه‌ی سقوط به درکات است، گرفتار خواهند شد (تسنیم، ج ۴، صص ۶۲۸-۶۲۹).

علت این نتیجه

علت فرجام شوم بنی‌اسرائیل این است که به آیات الهی کافر شدند و انبیای الهی را کشتند. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است: «به خدا سوگند، انبیا را با دست خود نزدند و با شمشیرهای خود نکشتند؛ بلکه سخنان ایشان را شنیدند و نزد ناهلان فاش کردند. در نتیجه، دشمن، ایشان را کشت. پس مردم کاری کردند که هم به حریم انبیا تجاوز شد، هم آنان گرفتار مصایب شدند و هم به قتل رسیدند.» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۵). علت کفر و قتل انبیا توسط بنی‌اسرائیل نیز همانا عصیان در برابر احکام الهی و تجاوز از حدود الهی بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، ص ۲۸۸). در قرآن کریم می‌خوانیم: «کار کسانی که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را به سخره گرفتند.» (روم/۱۰).

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان عاقبت ناخوشایند بنی‌اسرائیل و برخی اقوام دیگر می‌فرماید: «از حالات زندگی فرزندان اسرائیل عبرت گیرید. راستی چقدر حالات ملت‌ها یکسان، و صفات و رفتارشان با یکدیگر همانند است! در احوال آنان، روزگاری که از هم جدا و پراکنده بودند، بیندیشید؛ زمانی که پادشاهان کسری و قیصر بر ایشان حکومت می‌کردند و آنان را از سرزمین‌های آباد، از کناره‌های دجله و فرات و از محیط‌های سرسبز و خرم راندند و به صحراهای کم‌گیاه و بی‌آب و علف، محل وزش بادها و سرزمین‌هایی که زندگی در آن‌ها مشکل بود، تبعید کردند. آنان را در مکان‌های نامناسب، مسکین و فقیر، هم‌نشین‌شان کردند. خانه‌هایشان، پست‌ترین خانه‌ی ملت‌ها، و سرزمین زندگی‌شان، خشک‌ترین بیابان‌ها بود. نه دعوت حقی وجود داشت که به آن روی آورند و پناهنده شوند، و نه سایه‌ی محبتی وجود داشت که در عزت آن زندگی کنند. حالات آنان دگرگون، و قدرت آنان پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق بود. در بلایی سخت و در جهالتی فراگیر فرو رفته بودند. دختران را زنده به گور می‌کردند و بت‌ها را می‌پرستیدند، و قطع رابطه با خویشاوندان و غارتگری‌های بی‌پای، در میانشان رواج یافته بود.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲) - /ب

مركز طباع و نشر قرآن کریم

۶۱. لجاجت و بی‌صبری؛ عامل ذلت و مسکنت

خداوند در این آیه با بیان و یادآوری خواسته‌ها و اعمال بنی‌اسرائیل در یک حادثه‌ی تاریخی، از یک سنت تبدیل‌ناشدنی و تغییرناپذیر خود پرده برمی‌دارد. بی‌شک عبرت از جریانات تاریخی که مبتنی بر سنت لایتنجیر الهی‌ست، آینده را برای جامعه‌ی بشری روشن خواهد کرد.

تنوع‌طلبی به چه قیمتی؟

بنی‌اسرائیل، مطابق آیه، تنوع‌طلب بودند؛ اما سؤال این است که مگر تنوع‌طلبی عیبی دارد. باید گفت که مطلق تنوع‌طلبی، مذموم نیست؛ لکن باید محاسبه کرد که چه هزینه‌ای با چه مقصودی متناسب است. آیا این انصاف است که برای ایجاد تنوع در زندگی، اهداف و آرمان‌های انسانی را فراموش کرد؛ دست از استقلال و آزادی‌گشت؛ یا ایمان، حیا و عزت خود را به درهمی فروخت؟

تنوع‌طلبی، دام بزرگی از سوی دشمنان بشریت دیروز و امروز است که با استفاده از آن، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباس‌ها و مرکب‌ها و مسکن‌ها می‌کنند تا خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه‌ی اسارت آن‌ها را بر گردن نهند (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۷۹).

خواست خداوند

تقدیر الهی و تدبیر موسای کلیم در قبال بنی‌اسرائیل این بود که ایشان به سرزمین مقدس که مدینه‌ی فاضله و دارای امکانات فراوان کشاورزی و غیر آن بود، وارد شوند و زندگی شهری و اصول اجتماعی و حقوقی و سیاسی را با اخلاق و فضایل ارزشی جمع کنند.

عمل بنی‌اسرائیل

بهانه‌جویی و لجاجت‌های بنی‌اسرائیل در جایی که نعمت آزادی و استقلال به دست آمده را فدای تنوع‌طلبی و شهوت شکم کردند، قهر و غضب الهی و ورود ایشان به شهری را در پی داشت که لازم بود در آن با جباران و ظالمان بجنگند.

نتیجه‌ی عمل بنی‌اسرائیل

فرجام قومی که با نادیده گرفتن رفعت و عظمت آزادی و استقلال، و طرح تقاضاهای پست و ذلت‌بار، بهانه‌جویی، لجاجت‌بازی و شکم‌بارگی کردند، این شد که بر آنان عذاب دنیایی فرود آمد و خیمه‌ی تیره‌روزی بر سرشان سایه افکند و سکه‌ی ذلت و مسکنت به نام آنان ضرب، و مهر آن بر پیشانی‌شان زده و برای

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰمِرِيُّ وَالصَّبِئِينَ
 مَن ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
 عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذْ
 أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَاكُمْ
 بِقُوَّةٍ وَّاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ
 بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ
 مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاكُمْ فِي
 السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خٰسِئِينَ ﴿١٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا
 لِّمَآبِينٍ يَدَّبْحُوا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذْ قَالَ
 مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا
 أَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَن ءَكُونَ مِنَ الْجٰهِلِينَ ﴿١٧﴾
 قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ
 لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ﴿١٨﴾
 قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالَ إِنَّهُ
 يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ﴿١٩﴾

(از میان) کسانی که (ظاهراً به پیامبر اسلام) ایمان آوردند و (نیز از میان) یهودیان، مسیحیان و صابئان، کسانی که (به راستی) به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و (مطابق) آیین پیامبر اسلام) کار شایسته کنند، پاداششان را نزد پروردگارشان خواهند داشت، و نه ترسی آنها را فراموشی کرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۶۲ زمانی (را به یاد آورید) که از شما پیمان (محکمی برای عمل به تورات) گرفتیم و (برای نشان دادن قدرتمان،) کوه (طور) را بالای سرتان برافراشتیم (و به شما خطاب کردیم): «آنچه (از آیات تورات) را که به شما داده ایم، با عزم و اراده‌ی محکم بگیرید (و از آن دست برندارید) و مطالبی را که در آن است، به خاطر بسپارید تا (بدین وسیله) خود را (از عذاب خدا) در امان نگه دارید.» ۶۳ سپس شما پس از آن (پیمان، از وفای به آن) روی گردان شدید. پس اگر لطف و مهربانی خدا بر شما نبود، بی‌شک زیان کار

می‌شدید. ۶۴ مسلماً از (شرح حال) کسانی از (قوم) خودتان که در مورد (حرمت صید ماهی در روزهای) شنبه (از حد) تجاوز کردند، آگاه شده‌اید. پس به آنان خطاب کردیم: «(همچون سگی که او را برانند)، بوزینه‌هایی رانده شده شوید.» ۶۵ پس آن (کیفر) را عبرتی برای معاصران و آیندگان نشان، و پند و اندرز برای پرهیزگاران قرار دادیم. ۶۶ زمانی (را به یاد آورید) که موسی به قومش گفت: «خداوند (برای شناخته شدن قاتلی که فتنه‌ای برانگیخته)، به شما فرمان می‌دهد که گاو را ذبح کنید.» گفتند: «آیا ما را مسخره می‌کنی؟!» گفت: «(مسخره کردن، کار افراد نادان است و من) از این که نادان باشم، به خدا پناه می‌برم.» ۶۷ گفتند: «به خاطر ما از پروردگارت بخواه برایمان روشن کند که آن (گاو) چگونه است.» گفت: «او می‌فرماید: آن، ماده گاو است که نه پیر است و نه جوان؛ (بلکه) میان سال است. پس (سؤالات بی‌مورد نکنید و) بدانچه امر می‌شوید، عمل کنید.» ۶۸ گفتند: «به خاطر ما از پروردگارت بخواه برایمان روشن کند که رنگ آن چیست.» گفت: «او می‌فرماید که آن ماده گاو است زرد که پررنگ و یک دست است و (رنگش) بینندگان را شاد می‌کند.» ۶۹

۶۲. ملاک تدین

آیه در مقام بیان این معناست که عناوین و اسامی مکتبها، میزان سعادت نیست؛ بلکه تنها چیزی که بر سعادت انسان اثر می‌نهد، ایمان و عمل صالح است. از این رو، نه انسان یهودی به صرف یهودی بودن از سعادت ابد محروم است، بلکه به موجب ایمان به خدا و قیامت و پیامبر عصر خویش و عمل صالحش سعادتمند خواهد شد و داغ ذلت و مسکنت از پیشانی او برداشته می‌شود (بقره/۶۱) و نه مسلمان به صرف ادعای اسلام، بدون عمل صالح و تهی از نفوذ دادن ایمان در قلب خویش (حجرات/۱۴)، از عذاب الهی مصون خواهد بود. بنابراین، برای غیر مسلمان، باب امید و نجات باز، و برای مسلمان، باب غرور بسته است (تسنیم، ج ۵، صص ۳۵-۳۶). در مقابل، یهود و نصاری که فقط خود را بهشتی می‌انگارند (بقره/۱۱۱) نیز باید بدانند که تنها ملاک کار، و سبب احترام و سعادت، حقیقت ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است. این نام‌گذاری‌ها، حتی به انبیا هم سودی نمی‌رساند؛ تا چه رسد به پایین‌تر از آنان؛ همچنان که می‌بینیم خدای متعال در عین این‌که انبیای خود را با بهترین اوصاف می‌ستاید، در باره‌ی آنان می‌فرماید: انبیا هم اگر شرک بورزند، اعمالی که کرده‌اند، بی‌اثر می‌شود (انعام/۸۸). پس باید توجه داشت که کرامت و سعادت، مربوط به حقیقت است، و نه به ظاهر (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، صص ۲۹۲-۲۹۴).

دلالت عمل صالح بر وحی و رسالت

عملی صالح است که مطابق وحی باشد، و هماهنگی عمل با وحی، فرع بر ایمان به اصل وحی و صاحب آن است (تسنیم، ج ۵، ص ۴۰). بر این مبنا، در اعصار بعد از رسول مکرّم اسلام ﷺ، عملی صالح تلقی می‌شود که متناسب با معارف و حیانی باشد که از جانب ایشان بر مردم عرضه شده است و صدا البته که این عمل صالح، در گرو ایمان به پیامبر آورنده‌ی وحی خواهد بود.

سوء برداشت از آیه

بعضی از بهانه‌جویان، این آیه را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و این‌که پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند، قرار داده‌اند و می‌گویند بنا بر این آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر، اسلام را پذیرا شوند؛ بلکه همین قدر که ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح داشته باشند، کافی است. در پاسخ باید گفت: الف- قرآن می‌گوید: «هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند، پذیرفته نخواهد شد.» (آل عمران/۸۵)؛ ب- آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی آیین جدید (اسلام). بنابراین

اگر تفسیر فوق از آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی بقره صحیح باشد، بخش عظیمی از آیات قرآن با یکدیگر تضاد صریح دارند. پس باید دنبال معنی حقیقی آیه رفت. در اینجا، دو تفسیر از آیه، از همه روشن‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد:

۱- اگر یهود و نصاری و مانند آنان به محتوای کتب خود (البته کتب تحریف‌نشده‌ی ایشان که خداوند در باره‌اش فرمود: «بگو اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و بخوانید.» (آل عمران/۹۳)) عمل کنند، مسلماً به پیامبر اسلام ﷺ ایمان می‌آورند؛ چراکه بشارت ظهور او با ذکر صفات و علایم گوناگون در این کتب آسمانی آمده است. برای همین خداوند فرمود: «ای اهل کتاب، شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر این‌که تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا کنید.» (مائدة/۶۸).

۲- این آیه، ناظر به این سؤال است که در ذهن بسیاری از مسلمانان آغاز اسلام بوده: اگر راه حق و نجات، تنها اسلام است، تکلیف نیاکان و پدران ما چه می‌شود؟ آیا آنان به علت درک نکردن زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟

در اینجا، این آیه نازل شد و اعلام کرد که هر کسی که در عصر خود به پیامبر برحق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده باشد، اهل نجات است، و جای هیچ‌گونه نگرانی‌ای نیست (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۴).

بنابراین، آیه‌ی شریف، در مقام بیان این معنا نیست که انتخاب هر دینی آزاد است و همه در قیامت اهل نجات‌اند. توضیح این‌که اگرچه عقیده‌ی تحمیلی نیست (بقره/۲۵۶) - چراکه امری علمی و قلبی بوده، تحقق آن منوط به تحصیل مبادی آن یعنی برهان عقلی و نقل قطعی است - و همین‌طور انسان تکویناً آزاد و مختار است که هر دینی را بپذیرد (کهف/۲۹ و انسان/۳)، تشریحاً موظف است دین حق را برگزیند، و اگر از روی عمد و علم چنین نکند، مستوجب عذاب الهی است؛ چنان‌که انسان تکویناً آزاد به خوردن سم است؛ اما تشریحاً از این کار منع شده است (تسنیم، ج ۵، صص ۳۹-۴۰).

دین حق نیز اسلام است که امیرالمؤمنین در تبیین آن می‌فرماید: «خداوند، ادیان و مذاهب گذشته را با عزت اسلام خوار کرد، و با سر بلند کردن آن، دیگر ملت‌ها را بی‌مقدار کرد ... و اسلام را به گونه‌ای استحکام بخشید که ... زمانش پایان نگیرد و قوانینش کهنگی نپذیرد.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۸). ب/

مركز طباع و نشر قرآن کریم



قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا
 إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ
 تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا
 الْإِنِّ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَّ حَوْهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾ وَإِذْ
 قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
 ﴿٧٢﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ
 آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ
 ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا
 يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ
 وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
 تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْكَفْرِ وَقَدْ كَانُوا
 فَرِيقًا مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ
 مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾ وَإِذَا قُلُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا
 وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا اتَّخَذُوا لَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ
 عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

گفتند: «(باز هم) به خاطر ما از پروردگارت بخواه (به خوبی) برایمان روشن کند که آن چگونه است؛ چراکه (چگونگی) این گاو (در میان گاوها) بر ما مشتبه شده است، و اگر خدا بخواهد، (با توضیحات بیشترش) حتماً هدایت خواهیم شد.» ۷۰ گفت: «او می‌فرماید که آن، گاوی است که رام نشده تا زمین را شخم بزند و زراعت را (نیز) آبیاری نمی‌کند، (کاملاً) بی‌عیب است و هیچ لکه‌ای (از رنگ دیگر) در آن نیست.» گفتند: «(الان حق مطلب را آوردی.» پس (از آن همه لجاجت، دنبال آن ماده گاو گشتند و آن را پیدا کردند و) سرش را بریدند، و نزدیک بود (این کار را) نکنند. ۷۱ زمانی (را) به یاد آورید) که کسی را کشتید و درباره‌ی (قاتل) او اختلاف کردید (و قتل را به گردن یکدیگر می‌انداختید) و خدا (می‌خواست) آنچه را شما پنهان می‌کردید، آشکار کند. ۷۲ پس گفتیم: «قسمتی از (بدن) آن (گاو) را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را

معرفی کند)». خداوند، مردگان را (نیز) چنین زنده می‌کند، و آیات و نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد؛ شاید عقل خود را به کار گیرید. ۷۳ پس از آن (همه معجزات)، دل‌های شما سخت شد؛ به طوری که مانند سنگ، یا سخت‌تر از آن است؛ چرا که از (دل) بعضی سنگ‌ها، جوی‌ها می‌جوشد؛ پاره‌ای از آن‌ها شکافته می‌شود و (چشمه‌ی) آب از آن‌ها بیرون می‌زند؛ برخی از آن‌ها از ترس (عظمت) خدا (و به نشانه‌ی تسلیم در برابر قانون و فرمان او، از فراز کوه) فرو می‌ریزد؛ اما از دل شما، نه معرفتی به خدا می‌جوشد و نه در برابر فرمان او سر فرود می‌آورید). خداوند از کارهایتان غافل نیست. ۷۴ آیا (شما مسلمانان) امیدوارید که (یهودیان، سخنان) شما را باور کنند؛ در حالی که گروهی از (دانشمندان) آنان، سخن خدا را می‌شنیدند و پس از درک آن تحریفش می‌کردند؛ در حالی که (زشتی کارشان را) می‌دانستند؟! ۷۵ هنگامی که (یهودیان منافق‌صفت) با مؤمنان دیدار کنند، می‌گویند «ایمان آوردیم»؛ و زمانی که با یکدیگر خلوت کنند، می‌گویند: «آیا با مسلمانان درباره‌ی آنچه خدا (در تورات از صفات پیامبر آخر الزمان) برای شما آشکار کرده، سخن می‌گویید تا به (استناد) آن، در پیشگاه پروردگارتان ضد شما استدلال کنند؟! آیا عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟» ۷۶

۷۵. تحریف در دین؛ منشأ جدایی دین و دنیا

تحریف در معنا

اگر چیزی یا کلمه‌ای در غیر مصداق یا معنای حقیقی خود استعمال شود، این عمل را تحریف می‌نامند؛ چنان‌که تحریف در این آیه و همین‌طور آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی نساء به همین معناست. تحریف به این معنا، بدون تردید و اختلاف، در تفسیر قرآن مجید واقع شده است؛ زیرا تفسیر کردن آیات قرآن به معناهایی که هدف و مقصود قرآن نیست، بسیار دیده شده و بیشتر بدعتگذاران و صاحبان عقاید فاسد و مذاهب باطل، برخی آیات قرآن مجید را با تحریف معنا و بر طبق نظریات و تمایلات نفسانی خود تفسیر و تأویل کرده و با افکار و عقاید باطل خویش تطبیق داده‌اند (بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، ج ۱، ص ۲۵۱).

امام باقر علیه السلام در همین باره در نامه‌ای به سعدالخیر نوشته است: هر ملتی که کتاب خدا را پشت سر اندازد، خدا نیز علم کتاب را از آن‌ها برگیرد، و هنگامی که با آن دشمن طریقه‌ی دوستی پیش گیرند، دشمن را بر سرشان مسلط کند، و پشت سر انداختن کتاب، یکی این است که حروف آن را برپا کنند (و بخوانند)، ولی حدود آن (و مقرراتش) را تحریف کنند (و تغییر دهند). این‌ها، کتاب را روایت کنند؛ ولی مراعاتش نکنند، نادانان (ظاهرین) به همین حفظ ظاهری روایت کتاب که اینان دارند، دلخوش‌اند؛ ولی دانشمندان (حقیقت‌بین) از این‌که این‌ها مراعات (حدود) آن را نمی‌کنند، غمناک و محزون‌اند؛ و دیگر راه پشت سر انداختن کتاب، این بود که آن‌ها را به دست کسانی که دانش آن را نداشتند، سپردند (و آن‌ها را بر احکام آن مسلط کردند)، و آنان نیز طبق دلخواه خود، در آن حکم کردند (با به هواپرستی‌شان کشاندند) و به نابودی بازگرداندند و رشته‌های دین (و احکام آن) را تغییر دادند و سپس آن را به ابلهان و کودکان واگذاشتند. پس چنان شد که ملت اسلام، به جای دستور خدا، تبارک و تعالی، از این مردم دستور گرفتند و به دستور آن‌ها رجوع کردند (روضه‌ی کافی، ج ۱، ترجمه‌ی رسولی محلاتی، ص ۷۷).

تحریف؛ ثمره‌ی نقض میثاق، لجاجت و سنگ‌دلی

جمله‌ی «مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَكْفُرُونَ» دلالت می‌کند که

تحریف یهودیان، بر اساس سوء برداشت یا سهو و نسیان آنچه فهمیدند، نبود؛ بلکه آنان، هم آیات الهی را خوب فهمیده، و هم به نسیان مبتلا نشده بودند؛ بلکه از دروغگو بودن و زشتی کار خود آگاهی داشتند. پس آیه‌ی شریف، حاکی از لجاج و عناد و خبث باطن آن‌هاست (تسنیم، ج ۵، ص ۲۶۴). اما منشأ و علت لجاجت ایشان، و در نتیجه، تحریف کلام الهی، در آیه‌ی دیگری از قرآن مجید آمده است: «به سبب پیمان‌شکنی، آنان را از رحمت خویش راندیم و دل‌هایشان را سخت و سنگین کردیم؛ [چراکه] سخنان (خدا) را از موردش تحریف می‌کنند.» (مائده/۱۲). در این آیه، پیمان‌شکنی مکرر، عامل سنگ‌دلی، و در پی آن، عامل تحریف کلمات خداوند معرفی شده است. ثمره‌ی این تحریف نیز این بود که حقایق و اصول ناب و خالص دینی که سعادت بشر در گرو آن است، از ایشان سلب شد (همان)؛ اصولی که جایگزینی ندارد و هرچه جای آن را به ناحق گرفت، جز بر شقاوت تحریف‌کنندگان، نیفزود؛ مثل این‌که به جای منزه دانستن خدای متعال از داشتن شبیه که یکی از اصول دین توحیدی‌ست، مرتکب تشبیه شدند؛ یا موسی علیه السلام را خاتم انبیا شمردند، و شریعت تورات را همیشگی پنداشتند، و نسخ و بداء را باطل دانستند، و گرفتار عقاید باطل غیر این‌ها شدند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۵، ص ۳۹۲).

عرفی نمودن دین؛ تحریف عصر مدرنیته

عرفی شدن دین (مجموعه‌ی عقاید و احکام)، بدین معناست که بخش نخست دین که مربوط به مفاهیم حقیقی (عقاید) است، عقلانی شود؛ یعنی از حالت اعتقاد تعبدی درآید و در قالب گزاره‌های عقلی ارایه شود؛ و بخش دوم آن که مربوط به شیوه‌ی زندگی مردم (احکام) است، از طریق مجالس قانونگزاری و سیستم حزبی و پارلمانی عقلایی شود و مصوبات عقلا در مجالس قانونگزاری، تعیین‌کننده‌ی احکام رفتاری شود. به تعبیر واضح‌تر، دین که میراث انبیا و اولیاست، به دو بخش تقسیم شود: بخشی، به دست عقل و خرد آدمی داده، و بخش دیگر به عقل جمعی سپرده شود تا از طریق مجالس قانونگزاری، قوانینی را به جای احکام دین وضع کنند. در این حالت، چیزی از حقیقت دین باقی نخواهد ماند (سبحانی، ج ۳، صص ۲۴۴-۲۴۲). / ب



أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۖ وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

آیا نمی دانند که خدا (ی دانا) آنچه را که پنهان می کند و آنچه را که آشکار می کند، می داند؟ ۷۷ برخی از آن (یهودی)ها، بی سوادانی هستند که از کتاب (آسمانی شان) فقط (مشتی خیال های خام و) آرزوهای باطل (که علمایشان به نام دین به آنان آموخته اند) می دانند، و آنان تنها گرفتار گمان خویش اند. ۷۸ پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) را با دست های خود می نویسند و آنگاه می گویند «این از جانب خداست»؛ تا چیزهایی (را که به خدا نسبت داده اند)، به بهایی اندک بفروشند. پس وای بر آنان، به سبب آنچه دست های شان نوشت، و وای بر آنان، به خاطر آنچه می کنند! ۷۹ (یهودیان) گفتند: «چون ما نژاد برتریم، اگر گناه کار هم باشیم،) آتش (جهنم) فقط چند روزی به ما خواهد رسید.» بگو: «مگر پیمانی از خدا گرفته اید؟ - که (البته در این صورت،)

خداوند خلاف وعده اش (عمل) نخواهد کرد -؛ یا چیزی را که (به درستی) نمی دانید، به خدا نسبت می دهید؟» ۸۰ آری؛ (عذاب طولانی به شما خواهد رسید؛ زیرا) کسانی که بدی کنند و (آثار) گناهانشان (سراسر وجود) آنان را فرا گیرد، اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند. ۸۱ و مؤمنانی که کارهای شایسته کرده اند، اهل بهشت اند و همیشه در آن خواهند ماند. ۸۲ زمانی (را یاد کنید) که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که «جز خدا را نپرستید؛ به پدر و مادر نیکی کنید و (هم چنین) به خویشان و یتیمان و بینوایان؛ با مردم، نیکو سخن بگویید و نماز را کامل و بی نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)»؛ (ولی) مدتی بعد؛ جز اندکی از شما، (بقیه پیمان شکستید و) روی گردان شدید، و (البته) شما (از روی عادت) روی گردان هستید. ۸۳

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۷۹. ضرورت استنادات دینی معتبر

عوام را به هر قیمتی جذب کنند؛ از جمله ارایه‌ی قواعدی خودساخته (مانند این که دلت پاک باشد، کافی ست) و دست‌مایه قرار دادن آن برای تسامح در دستوره‌های دینی؛ در صورتی که پاکِ دل، تنها یکی از لوازم سعادت است و نه همه‌ی آن. این کار، از قبیل تعبیر «فروختن دین، به بهایی اندک» است که در آیه‌ی شریف آمده؛ یا تعبیر «طلب رضایت مخلوق، به قیمت خشم خالق» که در روایات می‌خوانیم: «چه سنگین است گناه کسی که خوشنودی آفریدگان را در برابر خشم خداوند طلب می‌کند (غررالاحکم، ص ۶۸۹).

نسبت دادن‌های ادیبانه: گاهی صرف این که نکته‌ای به زبان شعر گفته شده، به‌ویژه اگر از شاعری صاحب‌نام یا شعری معروف باشد، سند تلقی می‌شود؛ در حالی که دلیلی از کتاب و سنت در تأیید آن نیست، و بلکه حتی گاه در تعارض با ادله‌ی دینی هم هست. مثلاً مصراع «عبادت به جز خدمت خلق نیست»، حجت دانسته می‌شود (هرچند منظور سعدی، حصر نیست؛ بلکه تأکید است). بی‌گمان خدمت به خلق، اگر به شکل صحیح صورت پذیرد، یکی از عبادات پراجر و ارجمند است؛ اما هم مقدمات مربوط آن مانند نیت الهی، شرط است تا عبادتی محقق شود، هم این، یکی از مصادیق فراوان عبادت است.

نسبت دادن‌های روشن‌فکرماناانه: در فضاهای موسوم به روشن‌فکری دینی، بسیاری اوقات، «دغدغه‌ی حُجیت» بسیار کم‌رنگ است و تحت عناوینی از قبیل نقد، روزآمد کردن و ... قواعد و قوانین دینی به چالش کشیده و موارد جدیدی جایگزین آن می‌شود؛ بدون این که مستندات دینی ارایه شده باشد؛ بلکه موازین دیگری، معیار و ملاک قرار داده می‌شود. بدین ترتیب، با ملاک‌هایی از قبیل «اومانیسیم»، «حقوق بشر غربی»، «اصالت تجربه» و ... ضوابطی به نام دین ارایه می‌شود.

نتیجه این که دروغ بستن به خدا که آیه‌ی شریف از آن نهی کرده، شکل‌های متفاوت و گاه ظریفی هم دارد که باید از آن‌ها اجتناب شود. /

در این آیه‌ی شریف، انتساب دروغین به خداوند نکوهیده شده است. در باره‌ی سبب نزول آیه نقل شده که گروهی از یهودیان، با ادعای دریافت از کتاب آسمانی، نشانه‌هایی دروغین در باره‌ی پیامبر خاتم به افراد ارایه می‌کردند تا آنان را از شناخت پیامبر اسلام ﷺ باز دارند. این نوع نکوهش، در قرآن کریم به شکل‌های دیگری نیز آمده است: «چه کسی ستم‌کارتر است از شخصی که دروغی به خدا ببندد، یا بگوید بر من وحی فرستاده شده؛ در حالی که به او وحی نشده است؟ ... امروز در ازای دروغ‌هایی که به خدا بستید و تکبری که نسبت به آیات او ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید.» (انعام/۹۳)؛ «و هنگامی که کار زشتی می‌کنند، می‌گویند: پدران خود را بر این عمل یافتیم، و خداوند ما را بدان دستور داده است. بگو: خداوند (هرگز) به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟» (اعراف/۲۸)؛ نیز یونس/۵۹.

این‌گونه انتساب‌های دروغین که قرآن کریم، مشرکان و یهود را برای آن سرزنش کرده، به شکلی گرچه خفیف‌تر در میان مؤمنان نیز ممکن است رخ نماید؛ کار ناپسندی که به نظر می‌رسد در روزگار ما اشکال نوینی یافته است. منظور البته کسانی نیستند که با ادعاهای ساختگی، فرقه‌ای جعلی می‌سازند یا عمداً سخن دروغی را به خدا و دین نسبت می‌دهند؛ بلکه موارد رایج‌تر و به‌ویژه افرادی است که با سهل‌انگاری و دقت کافی نداشتن به مبانی و مقدمات لازم برای بیانی در حوزه‌ی دین، یا بی‌اعتنا به ضرورت مستند و مدلل بودن يك ادعا و اظهار نظر دینی، به این کار اقدام می‌کنند. نمونه‌هایی از این موارد چنین است:

نسبت دادن‌های عوامانه: بسیار مشاهده می‌شود که با طرح يك موضوع دینی، افراد بدون تخصص، در باره‌ی آن اظهار نظر می‌کنند. نمونه‌ی ساده‌ی آن، ابراز احکام فقهی بدون مراجعه به فقیه یا توضیح المسائل است. در آخرین آیه ذکر شده که حلال و حرام دانستن چیزی از جانب خود، دروغ بستن بر خداست.

نسبت دادن‌های دینی عوام‌پسند: برخی افراد که بدون داشتن اطلاعات، در جایگاه تبلیغ دینی می‌نشینند، می‌کوشند



وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَآتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ
 أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۵﴾
 ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا
 مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
 وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَقْتُلُوهُمْ وَهُمْ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ
 إِخْرَاجُهُمْ أَفْئُوتٌ مِمَّنْ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ
 بَعْضٌ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَسَدِّ الْعَذَابِ
 وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۶﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا
 الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخْفَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ
 يُنصَرُونَ ﴿۸۷﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ
 بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ
 بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ
 اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿۸۸﴾ وَقَالُوا
 قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۹﴾

زمانی (را یاد کنید) که از شما پیمان گرفتیم که خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را از سرزمین تان بیرون نکنید. پس (به این پیمان) اقرار کردید و شما (یهودیان) زمان نزول قرآن، به آن پیمان الهی و اقرار پیشینیان تان) گواهی می‌دهید. ۸۴ (ولی) باز همین شما هستی که (به سبب هم‌پیمان شدن با قبایل مشرک عرب، با هم‌کیشان خود می‌جنگید و) یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از سرزمین‌شان بیرون می‌رانید؛ در حالی که از روی گناه و تجاوز و ستم بر آنان، با یکدیگر هم‌دست می‌شوید. و اگر (همان هم‌کیشان تان که با آنان جنگیده‌اید، در حال اسارت نزد شما آیند، (به حکم تورات،) در مقابل آزادی ایشان فدیة می‌دهید؛ در حالی که (به حکم تورات، از ابتدا، جنگ و) بیرون کردنشان بر شما حرام شده بود. آیا به بخشی از کتاب (آسمانی تان) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کافر می‌شوید؟!

پس سزای کسی از شما که چنین (کاری) کند، جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست و روز قیامت (نیز) به سخت‌ترین عذاب برگردانده خواهند شد، و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست. ۸۵ آنان، کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریده‌اند؛ از این رو عذابشان سبک نمی‌شود و یاری نخواهند شد. ۸۶ بی‌شک به موسی کتاب (آسمانی) دادیم و پس از او، پیامبران را پی‌درپی فرستادیم و به عیسی پسر مریم دلایل روشن و معجزات آشکار دادیم و او را با جبرئیل نیرومند کردیم. آیا (چنین نیست که) هر گاه پیامبری چیزی که خوشایندتان نبود، برای شما می‌آورد، تکبر می‌ورزیدید؛ پس گروهی (از پیامبران) را دروغگو می‌شمردید و گروهی را می‌کشید؟! ۸۷ (یهودیان) گفتند: «دل‌های ما در پوشش است (و سخنان شما را نمی‌فهمیم).» (ولی آنان دروغ می‌گویند. دل‌هایشان چنین آفریده نشده؛ بلکه خداوند به سزای کفرشان آنان را لعنت کرده و) توان فهم و درک را از آنان گرفته) است؛ از این رو، (تنها) اندکی (از آنان) ایمان دارند. ۸۸

موسى را دروغگو می‌شمردید و گروهی را می‌کشید؟! ۸۷

شدن ثروت در سطح اجتماع و نه صرفاً در میان اغنیا و ثروتمندان تأکید می‌کند (حشر/۷).

عوامل شکست و فناء ملت‌ها

۱. **تفرقه و شقاق:** فناء ملت‌ها، نتیجه‌ی به هم خوردن هم‌بستگی آنان و پدید آمدن کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی‌ست. ملتی که در برابر هم صف‌آرایی کنند و سنگ تفرقه در میان خود اندازند و به جای کمک به یکدیگر، به جان هم افتند و در پی تصرف اموال و سرزمین‌های هم برآیند و برای ریختن خون یکدیگر آستین‌ها را بالا زنند و هر دسته برای آواره کردن و تصرف اموال دیگری قد برافرازد، دیر یا زود نابود می‌شود. چنین ملتی، کشورش ویران می‌شود و افرادش بیچاره و بدبخت می‌شوند (لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ...).

پیامبر اسلام ﷺ در باره‌ی کینه فرموده‌اند: مرض امت‌های قبل، در شما نفوذ کرده است؛ حسد و دشمنی که تراشده است؛ البته نه تراشده‌ی موی؛ بلکه تراشده‌ی دین. به خدایی که جان محمد در کف اوست، به بهشت نمی‌روید تا مؤمن شوید، و مؤمن نمی‌شوید تا یکدیگر را دوست بدارید. آیا می‌خواهید کاری را به شما بیاموزم که اگر بکنید، یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ به همدیگر سلام کنید (نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۴۷۹).

۲. **تبعیض در اجرای قوانین الهی:** اگر ملت‌ها هر قانونی را که حافظ منافع شخصی‌شان است، اجرا کنند و آنچه را که حقیقتاً به سود جامعه است، فراموش کنند (أَفَتُؤْمِنُونَ بِعِضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِعِضِ)، شکست می‌خورند. انسان‌هایی که راهی میان ایمان و کفر در پیش گرفته‌اند، بدانند که کافر حقیقی‌اند (نساء/۱۵۰-۱۵۱). خداوند، عذاب خود را بر تجزیه‌گران (آیات الهی) فرو خواهد فرستاد؛ کسانی که قرآن را تقسیم کردند (آنچه را که به سودشان بود، پذیرفتند، و آنچه را که بر خلاف هوس‌هایشان بود، رها کردند) (حجر/۹۰-۹۱). /

۸۳ - ۸۶. عوامل بقا، سرفرازی و شکست ملت‌ها

این آیات، عوامل زنده ماندن و بقا و سرفرازی ملت‌ها، و همین‌طور رمز شکست آنان را یادآوری می‌کند (نمونه، ج ۱، صص ۳۳۳-۳۳۴).

عوامل سرفرازی

۱. **اتکال بر خداوند:** از دیدگاه قرآن، برقراری و سربلندی ملت‌ها، در صورتی‌ست که خود را به بزرگ‌ترین نیروها و قدرت‌ها متکی کنند و در همه حال، از او مدد بگیرند. همچنین به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند؛ که اگر چنین کنند، دیگر از هیچ‌کس نخواهند ترسید، و پیداست که چنین مبدأی، جز آفریدگار بزرگ نمی‌تواند باشد (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ). و بدانند که عزت، مطلقاً از آن خداوند است (یونس/۶۵) و هر که جویای عزت است، از او باید طلب کند (فاطر/۱۰).

۲. **هم‌بستگی مبتنی بر حسن معاشرت و دین:** برای بقا و جاودانگی ملت‌ها، وجود هم‌بستگی خاص بین افراد آن‌ها لازم است. این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس به پدر و مادر خود که شعاع وابستگی آن‌ها نسبت به وی نزدیک‌تر است، و در مرحله‌ی بعد، به خویشاوندان، و بعد از آنان، به تمام افراد اجتماع نیکی کند تا همه بال و پر یکدیگر باشند، و به‌ویژه افراد ضعیف را حمایت کنند تا در دامان دشمن نیفتند (بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ... وَقَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا). البته در فرهنگ قرآن، عامل وحدت، دین شناسانده شده است. حقیقت انسان را دین او شکل می‌دهد، و همه‌ی معتقدان به دین واحد، دارای یک حقیقت‌اند (تسنیم، ج ۵، ص ۴۳۳). رسول‌الله ﷺ فرموده‌اند: مؤمنان در عطوفت و مرحمت به یکدیگر، به منزله‌ی یک پیکره هستند که هر گاه عضوی به درد آید، دیگر اعضا برای آن بیدار و در مقام علاج هستند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تبیان، ج ۱، ص ۳۳۲).

۳. **غنا اقتصادی:** تقویت بنیه‌ی مالی هر ملت و از بین بردن فاصله‌ی طبقاتی نیز سهم فراوانی در زنده نگاه داشتن روح آن ملت دارد؛ که یک رکن آن، پرداختن زکات است (وَأَتُوا الزَّكَاةَ). قرآن کریم، بر تداول و دست به دست



چون کتابی از سوی خداوند نزدشان آمد که آنچه (از تورات) را که همراه آنان بود، تصدیق می کرد، (آن را دروغ شمردند)؛ در حالی که پیش از آن، (از خدا) می خواستند که (به وسیله پیامبر موعود) آنان را بر کافران، پیروز کند؛ پس هنگامی که آنچه (اوصافش را به خوبی) می شناختند، نزدشان آمد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد! ۸۹ خودشان را در مقابل بد چیزی فروختند که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده، کفر می ورزند. (آنان به این حسد می ورزند) که خداوند به هر يك از بندگان که بخواهد، از فضل و بخشایش خود فرو می فرستد. در نتیجه (ی این کفر و حسد)، به خشم های پی در پی (خداوند) گرفتار شدند. کافران، عذاب خوار کننده ای دارند. ۹۰ چون به آنان گفته شود «به آنچه خداوند نازل کرده، ایمان آورید»، می گویند: «(فقط) به آنچه بر ما نازل شده، ایمان داریم»، و به غیر از آن کفر

لغی

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا
جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
﴿٨٩﴾ بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ فَبَاءَ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
مُهِينٌ ﴿٩٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا
نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ
الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ
ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾ وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ
الطُّورَ خُذُوا مَاءَ آتِنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا
وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ
بِسْمَايَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾

می ورزند؛ در حالی که قرآن حق است و آنچه (از تورات) را که با ایشان است، تصدیق می کند. بگو: «اگر (به کتاب آسمانی تان) ایمان دارید، چرا پیشتر پیامبران خدا را می گشتید؟» ۹۱ قطعاً موسی برای شما دلایل روشن و معجزات آورد. با این حال، شما پس از (رفتن) او، به ظلم و ناحق آن گوساله را ساختید (و پرستیدید). ۹۲ زمانی (را به یاد آورید) که از شما پیمان (محکمی برای عمل به تورات) گرفتیم و (برای نشان دادن قدرتمان، کوه طور) را بالای سرتان برافراشتیم (و به شما خطاب کردیم): «آنچه (از آیات تورات) را که به شما داده ایم، با عزم و اراده محکم بگیرید و (از آن دست بردارید و به فرمان خدا) گوش فرادهید». (ولی آنان با زبان) گفتند «شنیدیم و (در عمل) گفتند نافرمانی کردیم» و دل هایشان به سبب کفرشان، با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «اگر (با این عهدشکنی، تکذیب آیات الهی و قتل پیامبران و گوساله پرستی، باز ادعا می کنید که به تورات) ایمان دارید، ایمانتان شما را به بد چیزی فرمان می دهد!» ۹۳

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

جدال احسن پروردگار با یهودیان

۱. اگر شما فقط به پیامبران بنی اسرائیل ایمان می‌آورید، پس چرا سخن موسی را تکذیب کردید و انبیای پیشین را به قتل رساندید؟ ۲. کسی که به تورات یا انجیل مؤمن است، باید به بشارت‌های آن‌ها در باره حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم نیز ایمان داشته باشد؛ وگرنه به کتاب آسمانی خود نیز مؤمن نیست (تسنیم، ج ۵، صص ۵۳۲-۵۳۳).

ثمره‌ی وضعی و نتیجه‌ی تبعی هوپرستی

خداوند، اثر وضعی هوپرستی و عمل بر طبق میل و دلخواه فردی را چنین تبیین فرموده است: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (از این که شایسته‌ی هدایت نیست)، گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال، چه کسی غیر از خدا می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوی؟» (جاثیه/۲۳).

یکی از بزرگ‌ترین بلاهایی که در طول تاریخ دامن‌گیر بشر بوده، این است که معیار حسن و قبح (درستی یا نادرستی) اعمال خود را میل شخصی قرار داده است؛ یعنی عملی صحیح است که مطابق میل آدمی باشد، و عملی ناصحیح است که با میل انسان مغایر باشد. این انگاره بدین معناست که هیچ معیار واحد و فراگیری برای ارزش‌گذاری عقاید و اعمال انسان‌ها وجود ندارد و به شمار امیال موجود در جهانیان، عمل صحیح وجود دارد. بی‌تردید، این طرز تلقی، به یک نسبی‌گرایی افراطی در حوزه‌ی اندیشه و عمل منجر شده که بر طبق آن، همه‌ی اندیشه‌ها و اعمال، تا زمانی که مطابق امیال آدمی باشد، صحیح انگاشته می‌شود. مبتنی بر این دیدگاه، نه بهشت و جهنم معنا پیدا می‌کند و نه ثواب و عقاب و وعده و وعید؛ نه امر به معروف و نهی از منکر، جایی خواهد داشت و نه تشویق و تنبیه. توضیح این‌که تشویق و تنبیه، بهشت و جهنم، امر و نهی، و غیر آن‌ها، همه و همه، بر پایه‌ی تکلیف و مسئولیتی که انسان دارد، بار می‌شود. انسانی که هیچ تکلیف و مسئولیتی را متوجه خود نمی‌داند که به مقتضای آن عمل یا خلاف آن رفتار کند، در عمل نیز انتظار هیچ پاداش یا کیفری ندارد. /ب

۹۱. هوپرستی و تعصب یهودیان

یهودیان با آن‌همه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به «پیامبر موعود تورات» متحمل شدند، به سبب حسد، یا برای این که این پیامبر از بنی اسرائیل نیست و منافع شخصی آنان را به خطر می‌اندازد، از اطاعت و ایمان به او سر باز زدند؛ چراکه گرفتار تعصباتی نژادی بودند که در تمام دنیا بدان معروف‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۴۹). سید قطب می‌گوید که بنی اسرائیل، خودپرست بودند و تعبدشان نیز بر اساس تعصبات بود؛ بلکه ایشان هوپرست بودند. از این رو قبل از آن که انبیا برای ایشان شریعتی بیاورند، بدان کافر بودند، و خداوند، انبیا را فرستاد تا آنان را از این حقیقت و موضعی که داشتند و ادعای مفتضحانه‌ای که می‌کنند، آگاهی بخشد (فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۹۱).

خداوند در قبال این رفتار یهود موضع گرفته، هم با اقامه‌ی برهان و جدال احسن آن را ابطال می‌کند و هم از اثر وضعی این عصیبت و هوپرستی پرده برمی‌دارد. البته مطلق جدال، امری مذموم و ناپسند و نهی شده از سوی شریعت مبین اسلام نیست؛ بلکه جدال غیر احسن مذموم و ناپسند است (نحل/۱۲۵). از این رو پیامبران الهی نیز از مطلق جدال نهی نشده‌اند؛ بلکه از جدال غیر احسن نهی شده‌اند (ر.ک: صافی، ج ۳، ص ۱۶۳).

براهین پروردگار در قبال سخن یهودیان

۱. هر چه خداوند بگوید، حق است؛ خواه گیرنده‌ی آن از بنی اسرائیل باشد، یا غیر بنی اسرائیل؛ ۲. قرآن، افزون بر این که خود حق است، معارف تورات و انجیل را نیز تصدیق می‌کند، و کسی که به تصدیق شده، یعنی تورات و انجیل، مؤمن است، لازم است که به تصدیق‌کننده یعنی قرآن نیز ایمان آورد؛ چراکه این‌ها لازم و ملزوم یکدیگرند؛ ۳. خطوط کلی قرآن و کتاب‌های انبیای پیشین، یکی‌ست، و قرآن، خط جدیدی در معارف نیاورده؛ بلکه همان اصول توحید و معاد و وحی و رسالتی را که انبیای پیشین بیان کرده بودند، تکمیل کرده است. تفاوت این کتاب‌ها، تنها در جزئیات مربوط به فروع دین، یعنی در شریعت و مناجات، است، و کسی که به قرآن کافر شود، در حقیقت به این معارف کافر شده، و کفر به این اصول و معارف قرآن، مستلزم کفر به کتاب‌های انبیا و معارف و اصول آن است.



قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۵﴾
 وَلَنْ يَتَمَنَّوَهُ أَبَدًا إِمَّا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۹۶﴾
 وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَّزَحٍ بِهِ مِنْ الْعَذَابِ إِنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۹۷﴾
 قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۹۸﴾
 مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۹﴾
 وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿۱۰۰﴾
 أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾
 وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

بگو: «اگر (بنا بر ادعایتان،) در حکم خدا (بهشت و) سرای آخرت، مخصوص شماست، نه (سایر) مردم، اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا از زندگی پر از رنج دنیا به زندگی شیرین و گوارای ابدی برسید)». ۹۴ و آنان، به سبب آن چیزی که (برای آخرتشان) پیش فرستاده‌اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، و خدا از وضعیت ستمگران به خوبی آگاه است. ۹۵ (گواه این که آنان هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، این است که) بی‌شک آنان را حریص‌ترین مردم به زندگی می‌بابی، و (حتی حریص‌تر) از مشرکان؛ (تا آنجا که) هر یک از آنان آرزو می‌کند کاش هزار سال عمر کند؛ در حالی که چنین عمر طولانی (هم) نمی‌تواند او را از عذاب (الهی) دور کند. خداوند به کارهایشان، بیناست. ۹۶ (در پاسخ یهودیانی که با جبرئیل دشمن‌اند و به این بهانه، وحیی را که بر تو نازل کرده، نمی‌پذیرند،) بگو: «هرکس دشمن

جبرئیل باشد)، دشمن خداست؛ چرا که) او قرآن را با اجازه‌ی خداوند بر قلبت نازل کرده است؛ (قرآنی) که کتب آسمانی پیش از خودش را تصدیق می‌کند و راهنمایی و بشارتی (بزرگ) برای مؤمنان است.» ۹۷ هر کس با خدا و فرشتگانش و پیامبرانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد (و بدین ترتیب کافر شود، بداند که) خدا دشمن کافران است. ۹۸ و به راستی آیات و نشانه‌های روشنی بر تو فرورفتادیم و جز نافرمانان، کسی به آن‌ها کفر نمی‌ورزد. ۹۹ چرا هرگاه (یهودیان با خدا و پیامبرانشان) پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن (پیمان) را شکستند؟ حقیقت این است که بیشترشان ایمان ندارند. ۱۰۰ هنگامی که پیامبری از جانب خدا نزدشان آمد که آنچه (از تورات و انجیل) را که همراهشان است، تصدیق می‌کند، گروهی از (علمای) اهل کتاب، کتاب خدا (یعنی تورات) را پشت سرشان انداختند (و به آن توجه نکردند)؛ چنان‌که گویی (از حقاقت آن پیامبر، هیچ)

نمی‌دانند. ۱۰۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

و هم ماهیت وظیفه‌ی فرشتگان و از جمله جبرئیل را تبیین می‌فرماید:

حقیقت قرآن کریم

۱. جبرئیل، از پیش خود، قرآن را نمی‌آورد؛ بلکه به اذن خدا آن را بر قلب تو نازل می‌کند. پس دشمنی یهود با جبرئیل نباید باعث شود که از کلامی که او به اذن خدا می‌آورد، اعراض کنند؛

۲. قرآن، کتاب‌های برحق و آسمانی قبل از خودش را تصدیق می‌کند، و معنا ندارد که کسی به کتابی ایمان بیاورد، و به کتابی که آن را تصدیق می‌کند، ایمان نیاورد؛ ۳. قرآن، مایه‌ی هدایت کسانی است که به وی ایمان بیاورند؛ ۴. قرآن، بشارت است، و چگونه ممکن است عاقلی از هدایت چشم پوشد و بشارت‌های آن را بدین سبب که دشمن آن را آورده، نادیده بگیرد؟

ماهیت وظیفه‌ی فرشتگان

۱. جبرئیل، فرشته‌ای از فرشتگان خداست و کاری جز امتثال دستور خدای سبحان ندارد؛ مثل میکائیل و سایر ملائکه که همگی بندگان مکرم خدایند و خدا را در آنچه امر کند، نافرمانی نمی‌کنند و هر دستوری بدهد، اطاعت می‌کنند (انبیاء/۲۶-۲۷؛ تحریم/۶)؛ ۲. رسولان خدا، از ناحیه‌ی خود کارهای نیستند؛ هر چه دارند، از ناحیه‌ی اوست؛ و خشم و دشمنی‌شان برای خداست. پس هر کس با خدا و ملائکه او و پیامبران و جبرئیل و میکائیل دشمنی کند، خدا، دشمن اوست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، صص ۳۴۵-۳۴۶).

ابن‌صوریا - یکی از بزرگان و دانشمندان یهود - از پیامبر ﷺ پرسید: کدام یک از فرشتگان خدا بر تو نازل می‌شود و وحی خدا را بر تو فرود می‌آورد؟ رسول خدا فرمودند: جبرئیل. ابن‌صوریا گفت: این دشمن ماست؛ چون جبرئیل همواره برای جنگ و شدت و خون‌ریزی نازل می‌شود. میکائیل خوب است که همواره برای رفع گرفتاری‌ها و آوردن خوشی‌ها نازل می‌شود. اگر فرشته‌ی تو میکائیل بود، ما به تو ایمان می‌آوردیم (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۷). این، حماقت بزرگ یهود بود؛ که علتش کینه و خشم شدیدشان بود (فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۹). البته ممکن است عداوت یهود با جبرئیل، نتیجه‌ی عداوتشان با پیغمبر اسلام ﷺ و قرآن باشد؛ برای این که جبرئیل با نزول قرآن بر پیغمبر اکرم ﷺ، فضایح آنان را ظاهر کرد (طیب‌البیان، ج ۲، ص ۱۱۶). / ب

۹۷- ۹۸. هدف از انکار فرشته‌ی حامل وحی: انکار وحی

محوریت یافتن انسان در سپهر زندگی، و تحت سیطره و حاکمیت قرار دادن تمامی مظاهر وجودی در عالم - حتی وجود مطلق یعنی خداوند - توسط انسان اقتضا می‌کند که وجود هر گونه رابطه میان خالق و مخلوق - از جمله انسان - که نشان از حاکمیت خداوند و محکومیت انسان دارد، نفی شود. ثمره‌ی این طرز تلقی این است که هیچ رابطه‌ی برنامه‌ای و قانونگزاری میان خالق و مخلوق وجود ندارد، و مخلوق منقطع از مفاهیم و حیانی، قدرت تدبیر امور زندگی اجتماعی خود را داراست. لازمه‌ی این تفکر نیز نفی وجود هر گونه ارتباط میان انسان و عالم بالاست؛ در حالی که خداوند در قرآن کریم به‌صراحت از تکلم خود با بشر - از سه طریق - سخن به میان آورده است: «و شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید؛ مگر از راه وحی، یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او، آنچه را که بخواهد، وحی می‌کند. چراکه او بلندمقام و حکیم است.» (شوری/۵۱). اکنون کفار و مشرکین عصر نزول و قبل از آن و همین‌طور عصر حاضر، برای نفی اصل و بنیان ارتباط میان خالق و مخلوق، و نیز برای انتقال حاکمیت مطلق بر عرصه‌ی زندگی از خداوند به انسان، چاره‌ای نداشته و ندارند مگر این که یکی از ارکان موجود در شاکله‌ی وحی یعنی حقیقت زنده و تام ارتباط میان خالق و مخلوق را منکر شوند و از میدان به در کنند؛ یا خدا را البته بیشتر در سطح توحید ربوبی - ناظر به وجه مدبر بودن پروردگار نسبت به امور خلق - انکار کنند (زخرف/۵۱؛ قصص/۷۷؛ نازعات/۲۴؛ مؤمنون/۸۶-۸۹)؛ یا اصل نبوت و نبی را منکر شوند (فرقان/۷؛ اسراء/۹۰-۹۴؛ ذاریات/۳۹؛ حاقه/۴۱-۴۲)؛ یا فرشته‌ی واسط وحی را نفی کنند. در قرآن کریم، آیات متعددی در مورد هر سه ضلع این مثلث وجود دارد که هم ادعای کفار و مشرکین، و هم پاسخ پروردگار به ایشان را باز گفته است؛ لکن آیات محل بحث، در باره‌ی انهدام ضلع سوم یعنی واسط میان خداوند و بشر نازل شده است.

آیات شریف، در پاسخ به این جمله‌ی یهود طرح شده که ما بدین علت به آنچه بر رسول خدا ﷺ نازل شده، ایمان نیاورده‌ایم که با جبرئیل که برای او وحی می‌آورد، دشمن‌ایم. خداوند، در جواب ایشان، هم حقیقت قرآن را می‌شناساند



وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ
 سُلَيْمَانُ ۖ وَالْكَانُ الشَّيْطَانُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ
 السَّحْرَ ۖ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
 وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ
 فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
 وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ
 مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۖ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ
 مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ۖ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ
 أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا
 وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
 ﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا
 وَاسْمَعُوا ۗ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۹﴾ مَا يُوَدُّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ
 يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ
 بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۰﴾

(یهود) از آنچه شیاطین در (دوران) پادشاهی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان (با گناه جادوگری) کافر نشد؛ اما شیاطین کافر شدند که به مردم سحر و جادو می‌آموختند. و (همچنین یهود) از آنچه بر دو فرشته‌ی هاروت و ماروت در (شهر) بابل (برای دفع سحر شیاطین) نازل می‌شد (، پیروی کردند). (البته) آن دو به هیچ کس (جادو) نمی‌آموختند؛ مگر این که می‌گفتند: «ما فقط وسیله‌ی آزمایش هستیم، پس (تو با سوء استفاده از سخنان ما و سحرکردن (مردم) کافر مشو.» پس چیزی از آن دو یاد می‌گرفتند تا با آن، بین مرد و همسرش جدایی بیندازند، و آنان جز با اذن و اجازه‌ی خداوند نمی‌توانستند به هیچ کس زبانی برسانند؛ چرا که سحر، خود از مقدرات خداوند است و بدون خواست خدا اثر نمی‌کند). و چیزی می‌آموختند که به آنان زبان می‌رساند و (هیچ) سودی برایشان

نداشت، و قطعاً می‌دانستند که هر کس آن (جادو) را بخرد، هیچ بهره‌ای در قیامت ندارد؛ و قطعاً خودشان را به بد چیزی فروختند. اگر می‌دانستند، هرگز خود را به گناه سحر، آلوده نمی‌کردند. ۱۰۲ اگر آنان ایمان می‌آوردند و خود را (از خشم خدا) حفظ می‌کردند، بی‌شک پاداشی (که) از جانب خدا (دریافت می‌کردند، از بهره‌ی اندکی که در مقابل سحر کفرآمیزشان می‌گرفتند) بهتر بود. ای کاش می‌دانستند. ۱۰۳ ای مسلمانان، (در خطاب به پیامبر) نگویید «راعتنا»؛ (زیرا این واژه در زبان عبری، معنای ناپسندی دارد و استفاده‌ی یهودیان از آن در مقابل پیامبر اسلام برای ناسزاگویی بوده است). و بگویید «انظُرنا» (یعنی به ما توجه کن)، و (به این توصیه) گوش فرا دهید و (بدانید که) کافران، عذاب دردناکی خواهند داشت. ۱۰۴ کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگارتان بر شما نازل شود؛ در حالی که خدا هر کس را بخواهد، به رحمت خود اختصاص می‌دهد، و خدا لطف و عنایت بزرگ دارد. ۱۰۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۰۲. شیاطین و قدرت‌های خاص

شیاطین، با سحر، در سرنوشت افراد اثر سوء می‌نهادند. خداوند، فرشتگانی (هاروت و ماروت) را فرستاد تا ابطال سحر را به انسان‌ها بیاموزند؛ اما افرادی با سوء استفاده از آموزه‌های آنان، کارهایی از قبیل جدایی افکندن میان زن و شوهر می‌کردند.

این ماجرا، سؤالاتی از این قبیل را پیش می‌آورد: «محدوده‌ی این اثرگذاری‌ها چیست؟»؛ «آیا ممکن است این تأثیرات، به صورت نامحسوس و بدون آن‌که منشأ مشکل را دریابیم، گرفتارمان کند؟»؛ «راه مقابله با آن و نجات چیست؟»

ذکر چند نکته برای پاسخ‌گویی لازم است:

۱- اصل وجود شیاطین، جنیان و سحر، از قطعیات قرآن و روایات است. به نمونه‌هایی از آیات قرآن توجه کنید: در آیه ۶۴ سوره‌ی اسراء، تعبیر «بِحَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» خطاب به ابلیس، به معنی سواره‌نظام و پیاده‌نظام شیطان است؛ در سوره‌ی ناس، از شرّ و سوسه‌گری پنهان‌کار از جنیان و انسان‌ها سخن گفته شده است؛ در باره‌ی ساحران فرعون نیز می‌خوانیم: «... به سبب سحر آنان، چنان به نظر می‌رسید که طناب‌ها و عصاهایشان حرکت می‌کند.» (طه/۶۶)؛ «... (اعراف/۱۱۶). در روایات نیز وجود حقایق یادشده تأیید شده و هیچ‌گونه روی‌کرد مجازانگاران‌های به آن‌ها دیده نمی‌شود؛ در آیه ۴ سوره‌ی فلق برای شرّ «دمندگان افسون در گره‌ها»، از خداوند متعال پناه خواسته شده است.

۲- قرآن کریم، استفاده از قدرت‌های سحرگونه در دین‌سازی را یادآوری کرده است: «و (سامری) برای آنان مجسمه‌ی گوساله‌ای با صدایی همچون گوساله ساخت، و گفتند: این خدای شما، و خدای موسی است...» (طه/۸۸)؛ «... (سامری گفت:) من قسمتی از ردّ پای فرستاده‌ی خدا [جبرئیل] را گرفتم، سپس آن را (در گوساله‌ی طلایی) افکندم..» (طه/۹۶). به طریق اولی، از قدرت‌های شیطانی، در مبارزه با دین و دین‌سازی انحرافی استفاده می‌شود. خطر، تنها در پیشامدهایی مثل گره افتادن در بخت و

جدایی افتادن میان اشخاص نیست. شیاطین، خطرات معنوی فراتری نیز دارند: «ابلیس، مانند خون در وجود بنی‌آدم جاری‌ست.» (کافی، ج ۸/ص ۱۱۳).

۳- آموزه‌های دینی و قرآنی، این راه‌ها را برای نجات از چنین ابتلائاتی ارایه کرده است: الف - سفارش مؤکد قرآن کریم، پناه بردن به خدای متعال است؛ از جمله در مُعَوِّذَتَین (دو سوره‌ی آخر قرآن). مؤمن هر لحظه خود را محتاج حمایت الهی می‌داند، و دعاهایی از این قبیل، منابع دینی ما را آکنده است: «پروردگارا، مرا چشم بر هم زدن به حال خود وامگذار.»؛ ب - کمک خواستن از وجود مقدس چهارده معصوم علیهم‌السلام، از مراتب و در طول پناه بردن و کمک طلبیدن از خداوند متعال است. به این فرازها از زیارت جامعه‌ی کبیره - که سندی قوی دارد - خطاب به آن ذوات مقدس توجه کنید: «هر کس که خدا را بطلبد، از شما می‌آغازد ... و هر کس که خدای را قصد کند، به شما رو می‌کند.»؛ ج - در زیارت آل‌یس، به امام عصر علیه‌السلام خطاب می‌کنیم: «سلام بر تو، ای فریادرس و رحمت بی‌کران!».

۴- آیات آمده نشان می‌دهد که ممکن است از حیطه‌ی سحر و امثال آن سوء استفاده شود. از سویی، مشکلات این حوزه، راه حل‌های مادی رایجی ندارد. در نتیجه، افراد، در معرض خطر مراجعه به افراد مشکوک و بازیگر قرار دارند. در چنین مواردی باید از توجه و توسل به خدا و اولیایش غافل نشد و از شیادان نیز پرهیز کرد.

۵- استفاده از قدرت‌های خاص در دین‌سازی و ایجاد انحراف دینی، امر رایجی‌ست. باید توجه کرد که این قدرت‌ها الزاماً الهی نیستند. مثال سامری، پیشتر گفته شد. این نیز بدیهی‌ست که مرتاضانی حتی منکر وجود خدا، قدرت‌های بسیار عجیبی دارند. پس داشتن توانایی برای اجرای کارهای عجیب، نشانه‌ی حقانیت نیست. الهی بودن، دلیل و استدلال می‌طلبد و تابع احساسات و اعجاب نیست. معجزه نیز قدرت برترِ منحصر به فردی‌ست که انحصاری و بیرون بودن آن از حد توان بشری باید برای مخاطب، روشن و قطعی باشد. / م



لغو

﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ط
 أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۶﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
 لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾ أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ
 كَمَا سَأَلْ موسى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ
 فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۰۸﴾ وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ
 أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا
 حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾
 وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ
 مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
 ﴿۱۱۰﴾ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ
 نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ
 أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾

هر آیه‌ای را نسخ کنیم (و حکمش را برداریم) یا آن را از یادها ببریم، بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم. آیا ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟ ۱۰۶ آیا ندانستی که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، از آنِ خداست و شما جز خداوند، هیچ سرپرست و یآوری ندارید؟ ۱۰۷ آیا می‌خواهید از پیامبران درخواست(های نامعقولی) کنید؛ همان‌طور که بیشتر از موسی درخواست شد؟ و (به این ترتیب، در مسیر کفر حرکت کنید؟ بدانید که) هر که کفر را جایگزین ایمان کند، قطعاً راه راست را گم کرده است. ۱۰۸ پس از آن‌که حق (بودن اسلام) بر اهل کتاب آشکار شد، بسیاری از آنان دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردن تان کافر کنند. این به سبب حسد است که از وجودشان برمی‌خیزد. پس (اکنون از آنان) درگذرید و گذشت

کنید تا خداوند فرمانش را (درباره‌ی آنان) صادر کند؛ که خدا بر هر کاری تواناست. ۱۰۹ نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورید و (از مال خود) انفاق کنید (چه واجب باشد و چه مستحب)، و هر گونه نیکی را که برای خود پیش فرستید، نزد خدا خواهید یافت؛ زیرا خداوند به کارهایتان بیناست. ۱۱۰ (اهل کتاب) گفتند: «کسی جز یهودیان یا مسیحیان به بهشت داخل نخواهد شد.» این (سخنان)، آرزوهای باطل آن‌هاست. بگو: «اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر آن) بیاورید.» ۱۱۱ چرا؛ (دیگران نیز وارد بهشت می‌شوند؛ زیرا) کسانی که در حال نیکوکاری خود را به خدا تسلیم می‌کنند، پاداششان را نزد پروردگارش خواهند یافت، و نه ترسی آنان را فرا می‌گیرد و نه اندوهگین می‌شوند. ۱۱۲

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۰۹. رابطه‌ی مسلمانان با اهل کتاب

خواستگی اهل کتاب چیست؟

«وَدَّ» به معنای تمناست، و بعضی از مفسران، بسیاری از اهل کتاب را به یحیی بن اخطب و برادرش ابویاسر یا به کعب بن اشرف، و برخی دیگر، به دو نفر دیگر از یهود تعبیر کرده‌اند؛ ولی صدق «کثیر» بر این‌ها مگر به اعتبار هم‌دستان‌شان درست نیست (اطیب‌البیان، ج ۲، ص ۱۴۷). ابن عباس می‌گوید: این آیه، در پاسخ عده‌ای از یهود نازل شد که پس از جنگ احد به مسلمانان گفتند: دیدید که دچار چه مصیبتی شدید؟ و اگر برحق بودید، شکست نمی‌خوردید! به دین ما برگردید که بهتر است (اسباب نزول، ص ۲۴). دشمنی که در دل، آرزوی کفر و بازگشت شما را دارد، در عمل از هیچ توطئه و نقشه‌ای خودداری نخواهد کرد. روش‌های اقدام آنان، همان طرح سؤالات بیجا، وسوسه‌ها، القای شبهات و نظایر این‌هاست که باید نسبت بدان‌ها هوشیار بود (تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۸۰).

علت آرزوی کفار در بازگشت مسلمانان از اسلام چیست؟

به سبب القای شبهات، تحریف کلمات، عیب‌جویی ضعیفان و سرزنش معجزات، بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما پس از ایمان، به کفر بازگردید. هر کس سیره‌ی حق یا باطل را اختیار کند، دوست دارد تمام مردم به سیره‌ی او باشند. این امریست که فطرت انسان، بلکه فطرت هر موجودی اعم از فرشته، جن، شیطان، نبات و حیوان نیز بر آن سرشته شده است. اگر انسان در جهنم نفس و حسادتش قرار داشت و از این صفت ناپسند جدا نشد، حسد، او را در کفر نگاه می‌دارد؛ اما اگر صاحب قلب پاک باشد، به رحمت خدا دست خواهد یافت (بیان‌السعادة، ج ۲، ص ۲۲۰). کافران، این آرزو و تمنای ارتداد مسلمانان را بعد از آن می‌کنند که حق برای آنان ثابت شده و فهمیده‌اند که رسالت نبی اکرم ﷺ و دین اسلام، از جانب خدای متعال است. البته تا این معنا برای آن‌ها ثابت

نشده باشد، کارشان حسد نیست؛ زیرا حسادت در موقعی صادق است که ببیند محسودش متنعم به نعمتیست، و او تمنای زوال آن را بکند؛ اگر نعمتی نبیند، حسد نوزیده است (بیان‌السعادة، ج ۲، ص ۱۴۸).

چگونگی رابطه‌ی مسلمانان با اهل کتاب

قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که در برابر این تلاش‌های انحرافی و ویرانگر، شما آنان را عفو کنید تا خدا فرمانش را بفرستد. این، دستوری تاکتیکی به مسلمانان است تا در برابر فشار شدید دشمن در آن وضع خاص، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و خویشتن و جامعه‌ی اسلامی را بسازند و در انتظار فرمان خدا باشند. منظور از امر خدا در اینجا، به گفته‌ی بسیاری از مفسران، فرمان جهاد است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود؛ شاید بدین علت که هنوز آمادگی همه‌جانبه برای پذیرش و اجرای این فرمان را نداشتند (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۹۹). از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «پیامبر اکرم به جنگ و قتال مأمور نشد تا جبرئیل آیه‌ی «أَنْ لِّلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَيِّهِمْ ظُلْمُوا» را نازل و شمشیر را حمایل او کرد.» (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۵۴).

«صفح» معمولاً به معنای روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می‌رود. با قرینه‌ی «عفو» معلوم می‌شود که این روی برگرداندن، به سبب قهر و بی‌اعتنایی نیست؛ بلکه به علت گذشت بزرگوارانه است. این دو تعبیر نشان می‌دهد که مسلمانان حتی در آن زمان، قوت و قدرتی داشتند که عفو و گذشت نکنند و با دشمنان مقابله کنند؛ ولی در صورت امکان و برای اصلاح دشمن، نخست دستور عفو و گذشت داده شده است. به تعبیر دیگر، در برابر دشمن هرگز خشونت نباید نخستین برنامه باشد؛ بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که نخستین برنامه، عفو و گذشت باشد؛ اگر مؤثر واقع نشد، آنگاه متوسل به خشونت شوند (تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۴۰۰-۴۰۱). /



وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾ وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٗ قِنْتُونَ ﴿١١٦﴾ بَدِيعَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّنَذِيْرًا وَّلَا تُسْئَلُ عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ ﴿١١٩﴾

یهودیان گفتند «مسیحیان برحق نیستند»، و مسیحیان (نیز) گفتند «یهودیان برحق نیستند»؛ در حالی که (هر دو دسته)، کتاب (آسمانی) را می خوانند (و می دانند که هر دو در زمان خودشان برحق بوده اند). نادانان (مشرك) نیز سخنی همانند آنان گفتند (که مسلمانان برحق نیستند). خداوند بین آنان در روز قیامت در آنچه (با هم) اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد. ۱۱۳ چه کسی ستم کارتر است از آن که از یادکرد نام خدا در مساجد جلوگیری کند و در خراب کردن آن‌ها بکوشد؟ چنین کسانی حق ندارند وارد مساجد شوند؛ جز با ترس و وحشت. بهره‌ی ایشان در دنیا، فقط خواری و رسوایی است، و در آخرت، فقط عذاب بزرگی خواهند داشت. ۱۱۴ مشرق و مغرب (عالم) فقط از آن خداست. پس به هر جا رو کنید، آنجا سوی خداست؛ چرا که (رحمت) خداوند، فراگیر، و (او) بسیار

داناست. ۱۱۵ (اهل کتاب) گفتند: «خداوند، (مخلوقی را) فرزند (خود) انتخاب کرد.»- (ولی) او (از این سخنان) بسیار منزّه است -؛ بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. همه در برابر او فرمان بردارند. ۱۱۶ (او) آسمان‌ها و زمین را بدون نمونه‌ی پیشین آفریده است. چون به کاری فرمان دهد، فقط به آن می‌گوید «موجود باش» پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود. ۱۱۷ نادانان (مشرك) گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید، یا نشانه‌ای برای ما نمی‌آید (تا اسلام را بپذیریم)؟» کسانی (از اهل کتاب) که قبل از آنان بودند نیز سخنی مانند سخن آنان می‌گفتند. (افکار و) دل‌هایشان (در تیرگی و لجاجت)، شبیه یکدیگر است. بی‌شک آیات و نشانه‌ها (بمان) را برای گروهی که یقین دارند، آشکار کردیم. ۱۱۸ ما تو را مژده دهنده و بیم‌رسان فرستادیم؛ در حالی که سراسر حق هستی، و تو درباره‌ی (گمراهی) دوزخیان بازخواست نخواهی شد. ۱۱۹

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

بنا شده است.» (المیزان، ج ۳، ص ۵۸۲).

مسجد؛ پایگاه ضد ظلم و ظالمان

بعضی از مفسران، سبب نزول آیه ی ۱۱۴ سوره ی بقره را صلح «حدیبیه» دانسته اند که مشرکان عرب نگذاشتند رسول اکرم ﷺ و اصحابش به مکه وارد شوند (المنار، ج ۱، ص ۴۳۱)؛ اما ظاهر آیه را نمی توان ناظر به واقعه ی خاصی دانست، و هیچ قرینه ای نیز برای چنین تطبیقی در میان نیست. این آیه، بیان حقیقتی کلی و شامل حوادث گذشته مانند خرابی های بیت المقدس، و حوادث هم زمان نزول آیه مانند منع مشرکان در واقعه ی حدیبیه، و حوادث آینده مانند تخریب مساجد توسط صلیبی ها و قرامطه، و همچنین بی رونق شدن معابد و مساجد امروز است که همه نتیجه و اثر شوم اختلاف و تضاد منتسبان به ادیان است که معابد و مساجد را سنگری برای انشاء و ابراز اختلافات و تأمین هواها و منافع خود کرده اند (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۷۴).

جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار، و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که ساختمان آن را ویران کنند؛ بلکه هر عملی که نتیجه اش تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است. در زمان ما، گروهی از متعصبان نادان و خشک و دور از منطق، به بهانه ی احیای توحید، سعی در تخریب پاره ای از مساجد و ساختمان هایی که بر قبور بزرگان اسلام ساخته شده و همیشه مرکز یاد خدا بوده، دارند، و عجیب تر این که این ستمگران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک اجرا می کنند و در این راه مرتکب انواع گناهان کبیره نیز می شوند؛ در حالی که اگر به فرض کار خلافی در یکی از این مراکز مقدس بشود، باید جلوی آن را گرفت؛ نه این که خانه های توحید را تخریب کرد؛ که این کار، همانند کار مشرکان جاهلیت است (تفسیر نمونه، ج ۱، صص ۴۱۱-۴۱۲).

از مضمون این آیه استفاده می شود که چون مساجد در طول تاریخ همواره پایگاه وحدت و همدلی و سنگر مبارزه با طاغوت و فساد بوده است، کافران و اهل شرک و نفاق، با ترس از این مراکز، آن ها را خطری جدی برای خویش به حساب آورده اند.

در حدیثی قدسی آمده است: «مساجد، خانه های من در زمین اند، و همان گونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند، مساجد نیز برای اهل آسمان نورافشانی می کنند.» (مستدرک الوسائل، ص ۲۱۳ و ۳۵۹). در روایت دیگری آمده است: «مساجد، جایگاه پیامبران است.» (مستدرک الوسائل، ص ۲۱۲ و ۳۵۹).

۱۱۴. جایگاه مسجد در اسلام

همان گونه که از آیات شریف قرآن - نظیر بقره/۱۲۵ - برمی آید، خانه ی کعبه در مکه، نخستین خانه ی توحید و یکتاپرستی، و اولین جایگاه و مرکزی ست که برای پرستش خدای یگانه ساخته شده است. در این که آیا این خانه از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام برپا شده، یا حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آن را بنیان نهاده، اختلاف است. بعضی بر آن اند که بنیان گذار این خانه، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بوده، و در زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام این خانه اصلاً وجود نداشته است (روض الجنان، ج ۱، ص ۳۱۱). برخی دیگر بر این عقیده اند که خانه ی کعبه، نخست به دست آدم عَلَيْهِ السَّلَام ساخته شد و به سبب مرور زمان از بین رفت؛ لکن حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آن را تجدید بنا کرد (همان).

با شواهدی که از آیات قرآن و روایات موجود است، نظریه ی دوم تأیید می شود. در آیه ی ۳۷ سوره ی ابراهیم، به نقل از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «پروردگارا، بعضی از فرزندانم را در سرزمین خشک و سوزانی در کنار خانه ی محترمت سنگنی دادم.» از این آیه ی شریف چنین بر می آید که اثری از خانه ی کعبه در هنگام ورود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با فرزندش اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام و همسرش هاجر در سرزمین مکه وجود داشته است. همچنین در آیه ی ۱۲۷ سوره ی بقره آمده است: «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه را برافراشتند...» باید توجه کرد که تعبیر بالا بردن پایه ها در این آیه، اشارتی به این است که شالوده ی خانه ی کعبه، پیش از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وجود داشته، و ابراهیم و فرزندش، آن پایه ها را بالا برده اند. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در این مورد می فرماید: «آیا نمی بینید که خدای سبحان، مردم جهان را از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا امروز به وسیله ی قطعات سنگی ... امتحان کرده، و این سنگ های روی هم چیده را خانه ی محترم خود قرار داده است؟ سپس به آدم و فرزندانش فرمان داد که گرد آن طواف کنند.» (نهج البلاغه، ص ۲۹۳). بنابراین، خانه ی کعبه را نخست حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بنا نهاد، و سپس به سبب مرور زمان فرو ریخت، و بعد به دست ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام تجدید بنا شد.

مسجد، نخستین مرکز و پایگاهی ست که برای عبادت و پرستش خدای یگانه در زمین ساخته شده، و پیش از آن، عبادتگاه دیگری که کانون عبادت و نیایش موحدان و خداپرستان باشد، وجود نداشته است. شخصی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پرسید: آیا خانه ی کعبه، اولین خانه ای ست که در زمین ساخته شده است؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «نه. پیش از آن هم خانه هایی بود؛ لکن خانه ی کعبه، نخستین خانه ی مبارکی ست که برای عبادت مردم



یهودیان و مسیحیان از تو خشنود نخواهند شد مگر این که از آیین شان پیروی کنی. بگو: «تنها هدایت الهی، هدایت (حقیقی) است.» (اما) اگر پس از دانشی که (از طریق وحی) برایت به دست آمد، از هوسهایشان پیروی کنی، در برابر خداوند هیچ سرپرست و یآوری نخواهی داشت. ۱۲۰ کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) دادیم، آن را چنان که شایسته اش هست، می خوانند (و از آن پیروی می کنند). آنان بدان ایمان (حقیقی) دارند. (اما) کسانی که به آن کفر ورزند، زیانکاران حقیقی هستند. ۱۲۱ ای بنی اسرائیل، نعمت (های) مرا که به شما ارزانی کرده ام، یاد کنید و (به ویژه) این (نعمت) که من (برخی از گذشتگان) شما را بر جهانیان (زمانشان) برتری دادم. ۱۲۲ خود را از (سختی) روزی حفظ کنید که کسی به جای شخصی (دیگر)، حقی را ادا نمی کند و جایگزینی (برای رهایی از عذاب که خود را با آن بازخرد) از وی پذیرفته

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾ بَيْنَىٰ إِسْرَائِيلَ إِذْ ذُكِرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۲﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكْفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾

نمی شود و شفاعتی به او سود نمی رساند، و یاری نخواهند شد. ۱۲۳ زمانی (را یاد کن) که پروردگار ابراهیم او را با اموری آزمود، پس (او) آن ها را کامل به انجام رساند. (آنگاه خداوند) فرمود: «من تو را امام مردم قرار می دهم.» (ابراهیم) عرض کرد: «از فرزندانم (چطور)؟» فرمود: «پیمان من به ستم کاران نمی رسد (و تنها فرزندان معصوم تو، شایسته ی این مقام اند).» ۱۲۴ هنگامی (را به یاد آر) که کعبه را محل اجتماع و مرکز امنیت و آرامش مردم قرار دادیم. (در آن حال مقرر کردیم که) از مقام ابراهیم، محلی برای نماز انتخاب کنید، و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه ی مرا برای طواف کنندگان، اعتکاف کنندگان، رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک کنید. ۱۲۵ زمانی (را یاد کن) که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا، این (سرزمین) را شهری امن قرار ده و به کسانی از ساکنان آن که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از انواع محصولات روزی رسان.» فرمود: «(دعای تو را مستجاب کردم)؛ ولی هر کس کفر ورزد، او را اندکی بهره می دهم، سپس او را به عذاب آتش گرفتار می کنم، و (این) چه بد سرانجامی ست.» ۱۲۶

۱۲۴. عظمت مقام امامت

آیه‌ی شریف، گزارشی بسیار مهم در باره‌ی یکی از بزرگ‌ترین انبیای الهی ارائه می‌کند. برخی از نکات آیه و روایات تفسیرگر آن، بدین شرح است:

امامت حضرت ابراهیم علیه السلام؛ بالاتر از مقام نبوت ایشان: از امتحانات مهم حضرت ابراهیم علیه السلام که ابتلای آشکاری بوده، ماجرای فرمان به ذبح فرزند است: «این، بی‌گمان همان امتحان آشکار است.» (صافات/۱۰۶). بیان عظمت و دشواری چنین امتحانی، تنها به زبان ساده است. ایشان در سن بالا صاحب فرزند شد: «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید...» (ابراهیم/۳۹). بنابراین، آزمون یادشده، در سن پیری آن حضرت بوده است. از سویی، انتصاب آن حضرت به امامت پس از احراز نبوت، آن هم بعد از طی دوران طولانی پیامبری و رسیدن به سن کهنه‌ت - و بر اساس روایات، پس از اعطای مقام خُلّت (دوستی خدا) به ایشان -، افزون بر این‌که پس از امتحانات دشوار بوده است، نشانه‌هایی از اهمیت فوق‌العاده‌ی «مقام امامت» دارد.

جعل الهی؛ نشانه‌ی دیگر اهمیت: تعبیر «إِنِّي جَاعِلُكَ» در آیه‌ی شریف، ناظر به این است که امامت باید به «جعل الهی» باشد، و عظمت این جایگاه، فراتر از حد شناخت و گزینش بشری‌ست. از همین رو باید خداوند مصداق امام را معرفی کند.

جایگاه امامت: حضرت رضا علیه السلام در این باب فرموده است: «امامت، جلیل‌القدرتر، عظیم‌الشان‌تر، والاتر، منبع‌تر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقولشان آن را درک کنند، یا با آرا و عقایدشان آن را بفهمند، یا بتوانند با انتخاب خود، امامی برگزینند. امامت، مقامی‌ست که خداوند، بعد از نبوت و خُلّت، در مرتبه‌ی سوم، ابراهیم خلیل را بدان اختصاص داد و به آن فضیلت مشرف فرمود و نام او را بلندآوازه کرد. خداوند می‌فرماید: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...»

مقام امامت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، همان مقام اشاره‌شده در آیه‌ی شریف است. در روایت یادشده، امام رضا علیه السلام، سخن را از بحث انتصابی بودنِ جانیشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آیه‌ی

شریف کشانده و در ادامه فرموده است: «... سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او [حضرت ابراهیم علیه السلام]، وی را گرامی داشت ... امامت، به همین ترتیب، در نسل او باقی بود ... تا این‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وارث آن شد ... این امامت، خاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که به امر خدا ... به عهده‌ی علی علیه السلام قرار داده شد و سپس در آن دسته از نسل حضرت علی علیه السلام که برگزیده بودند و خداوند علم و ایمان به ایشان داده، قرار گرفت ... پس این امامت، در اولاد علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود ...» (کافی، ج ۱/ص ۱۹۹). بنابراین، اصطلاح امامت شیعی، همان است که قرآن برای حضرت ابراهیم علیه السلام به کار برده است.

روشن است - و در روایت پیشین نیز اشاره شد - که نبی اکرم صلی الله علیه و آله، دارای مقام امامت بوده‌اند. بنابراین، برتری مقام امامت بر نبوت، خللی در این عقیده که آن حضرت، برترین خلق خدایند، وارد نمی‌کند.

از مجموع آیه و روایات، برتری ائمه‌ی معصومین بر انبیای سلف علیهم السلام فی‌الجمله ثابت می‌شود؛ زیرا آنان از ابتدای احراز مقام حجت‌اللهی، دارای مقام امامتی هستند که حضرت ابراهیم علیه السلام - از افضل انبیا - پس از طی مراحل یادشده حایز آن شده است. این برتری که در روایات دیگر نیز بیان شده، گاهی هدف اشکال قرار می‌گیرد؛ اما اشکال‌کنندگان، تنها می‌گویند: «مگر می‌شود؟» باید گفت که اظهار تعجب، استدلال نیست. به‌علاوه، مراتب و مقام‌های انسان‌ها، موضوعی عقلی و استدلالی نیست؛ بلکه چنانچه نقل صحیحی بر آن دلالت کند، باید پذیرفته شود.

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام، آیه تأکید می‌کند که امتحانات دنیایی، بر انتصاب به امامت تقدّم داشته؛ اما انتصابات الهی، همیشه مسبوق به آزمودن در دنیا نیست. به تصریح قرآن، حضرت عیسی علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام در کودکی به نبوت منصوب شدند (در باره‌ی برخی از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز که در کودکی به امامت رسیدند، چنین است). (ن.ک: اعراف/۱۷۲). /م



وَإِذ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾ وَمَنْ يَرْعُبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ الْأَمْنِ سَفَهَ نَفْسَهُ وَقَدْ آصَاطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يٰبَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَاتُكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهُمَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾

زمانی (را به خاطر آور) که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های کعبه را بالا بردند (و می‌گفتند: «پروردگارا، (این عمل را) از ما بپذیر؛ که این تویی که (دعایمان را) اجابت می‌کنی و (از نیت‌مان) به خوبی آگاهی؛ ۱۲۷ پروردگارا، ما (دو نفر) را تسلیم خود قرار ده و از نسل ما، امتی را (پدید آور) که تسلیم (فرمان) تو باشند و آداب عبادت (و حج) ما را به ما بیاموز و به ما لطف و عنایت فرما؛ زیرا این تویی که بسیار توبه‌پذیر و مهربانی؛ ۱۲۸ پروردگارا، در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و به آنان کتاب (آسمانی) و حکمت را یاد دهد و آنان را پاکیزه کند؛ زیرا این تویی که شکست‌ناپذیر و حکیم هستی.» ۱۲۹ جز کسی که خود را به نادانی زده، چه کسی از آیین ابراهیم روی می‌گرداند؟ بی‌شک ما او را در دنیا برگزیدیم و مسلماً در آخرت از شایستگان خواهد بود. ۱۳۰ آن زمان (برگزیده شد) که

پروردگارش به او فرمود: «تسلیم (خواست و فرمان من) شو.» او عرض کرد: «(با تمام وجود)، در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.» ۱۳۱ ابراهیم و یعقوب، فرزندان خود را به آن (آیین، یعنی اسلام و تسلیم در برابر خداوند) سفارش کردند (و گفتند): «فرزندانم، خداوند این دین را برای شما برگزید؛ پس مبادا جز با حال تسلیم (در برابر خدا) از دنیا بروید.» ۱۳۲ آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟ (پس به چه دلیل می‌گویید که یعقوب فرزندانش را به یهودیت سفارش کرد؛ در حالی که) در آن زمان به فرزندانش گفت: «پس از من، چه چیزی را می‌پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای نیاکانت ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم که خدایی یگانه است و ما تسلیم او هستیم.» ۱۳۳ آنان، جماعتی بودند که دورانشان سپری شد. کارهای آن‌ها، برای خودشان است، و کارهای شما، برای خودتان است و شما درباره‌ی کارهایی که می‌کردند، بازخواست

نخواهید شد. ۱۳۴

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۳۰-۱۳۱. اسلام؛ دین رشد

رابطه‌ی بی‌دینی و سفاقت

در باره‌ی اسناد سفاقت به کسی که از دین ابراهیم علیه السلام اعراض می‌کند (مقصود، دین اسلام است، و نه شریعت مختص به ابراهیم (تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۶۹))، می‌توان دو تقریر کرد:

۱. ملت، از مادّه‌ی ملالت و به معنی دل‌تنگی‌ست، و بر نوعی از مضیقه و محدودیت تأکید می‌کند که تحت مقررات خاصی صورت گرفته است؛ خواه روی برنامه‌ی حق و الهی باشد، یا برنامه‌ی غیر الهی. دین اما مخصوص برنامه‌ی حق است، و نوعی خضوع و انقیاد در مقابل آن برنامه، در آن ملحوظ است. سفاقت، به معنی حصول اختلال و به هم خوردن نظم شیء است؛ خواه در جهت مادّی و ظاهری باشد، یا در جهت معنوی و باطنی. اخلال در نفس و سفاقت انسان نیز به معنای به هم زدن برنامه‌ی زندگی و ایجاد تباهی و سستی در نظم امور روحانی یا مادّی‌ست (تفسیر روشن، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۷۹). بنابراین، کسی که از دین اعراض می‌کند، دچار سفاقت و اخلال در نظم زندگی خود می‌شود، و چون نظام عالم، نظام احسن است، انسانی در این نظام، احسن خواهد بود که خود را با نظم موجود در آن وفق دهد؛ و الا به میزانی که بی‌نظمی کند و متدین به دین حق نباشد (توبه/۲۹)، بخشی از محاسن خود را از دست می‌دهد.

۲. قرآن کریم، ابراهیم علیه السلام را رشید می‌شناساند و نشانه‌ی رشد او را دعوت به توحید، مبارزه با شرک، بت‌شکنی و صبرش در برابر تهدید شدن به آتش (انبیاء/۶۸) و مانند آن بیان می‌کند و پس از معرفی علمی و عملی و بیان بخشی از سیره‌ی آموزنده‌ی وی، ملت و دین او را معیار و میزان عقل و رشد قرار می‌دهد. راز این امر، این است که خداوند بدو رشد داده است (انبیاء/۵۱). پس سیره‌ی ابراهیم رشید علیه السلام، سیره‌ی رشد است، و چون اعراض از رشد سفاقت است، هر کس از سیره و سنت و ملت ابراهیم علیه السلام اعراض کند، سفیه است. از همین رو، فرعون با همه‌ی داعیه‌ای که داشت، سفیه بود (هود/۹۷)؛ نه رشید (تسним، ج ۷، ص ۱۲۰).

تسلیم محض در برابر خداوند

از این آیه برمی‌آید که بنده باید در تمامی شئون خود، به مقتضای مملوکیت و عبودیتش رفتار کند؛ یعنی تسلیم صرف پروردگارش باشد. این معنا، با عمل به دین در جمیع شئون تحقق می‌یابد. دین، عبودیت در امور دنیا و آخرت است. آیه همچنین می‌گوید که بنده باید در تمامی امورش تسلیم رضای

خدا باشد (ترجمه‌ی میزان، ج ۱، ص ۴۵۲). انسانی دچار اختلال، تباهی، سستی و بی‌نظمی در زندگی مادی و معنوی خود نخواهد شد که در چارچوب مقررات و برنامه‌ی الهی قرار گیرد و منقاد و تسلیم محض اوامر و نواهی خداوند باشد.

تسلیم و انقیاد انسان در قبال دستورهای الهی، در آیات دیگر قرآن کریم به‌خوبی توضیح داده شده است: «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.» (احزاب/۳۴). پذیرش امر و نهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به حکم خداوند واجب است: «آنچه را که رسول خدا برای شما آورده، بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید.» (حشر/۷). همچنین باید به طور کامل تسلیم ایشان بود: «به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود؛ مگر این‌که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.» (نساء/۶۵).

رابطه‌ی عقلانیت و عبودیت

برخی از غرض‌ورزان یا غافلان، تسلیم در برابر خداوند را منافی با عقلانیت می‌دانند. از این رو اقتضای عقلانیت را چنین می‌پندارند که عقل انسان، حکمت تمام احکام الهی را ادراک کند. پاسخ این پندار، این دو عبارت است: ۱. عقل، و به تبع آن، عقلانیت، دامنه‌ی وسیعی دارد که صرفاً به قوه‌ی حسابگر انسان محدود نمی‌شود. در روایات آمده که عقل، آن چیزی‌ست که خدا با آن عبادت می‌شود و بهشت با آن به دست می‌آید (کافی، ج ۱، ص ۱۱). پس کسی که مراتب عبودیت را بیشتر و بیشتر از دیگران طی کند، عاقل‌تر است؛ ۲. منابع شناخت دین و حجت خداوند بر مردم، دوگانه است؛ عقل درونی و وحی بیرونی (همان، ص ۱۶). شناخت کامل، شناختی‌ست که به هر دو منبع شناخت متکی باشد، و این دو حجت، هر دو عقل‌اند. می‌دانیم که انبیا و اولیای الهی آمده‌اند تا توانمندی‌های پنهان‌شده‌ی عقل‌ها را آشکار کنند (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱). پس کمال سفاقت این است که منبع عظیم معارف وحیانی را نفی کنیم و خود را از سلطان علوم و معارف یعنی وحی بی‌بهره گذاریم؛ که در آن صورت، از شکوفایی عقل نیز محروم خواهیم ماند؛ ضمن این‌که وقتی اصول دین، یعنی توحید و نبوت و معاد، با عقل ثابت شد، تسلیم بودن در برابر دستورهای خدا و پیامبری که با عقل ثابت شده‌اند، عین عقلانیت است. / ب. /



وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۵﴾ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۲۶﴾ فَإِنَّ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عِبِيدُونَ ﴿۱۲۸﴾ قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۲۹﴾ أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ أَمْرَ اللَّهِ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۳۰﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۱﴾

اهل کتاب به مردم) گفتند: «یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید.» بگو: «نه؛ بلکه (از) آیین ابراهیم حق گرا (پیروی می‌کنیم)؛ او از مشرکان نبود.» ۱۳۵ بگوئید: «به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران (از) نوادگان (یعقوب) نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده، ایمان آوردیم. میان هیچ یک از آنان (در این که حق‌اند و از جانب خدا مبعوث شده‌اند) فرق نمی‌گذاریم و در برابر خدا تسلیم هستیم.» ۱۳۶ پس اگر آنان (نیز) به آنچه که شما ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت می‌یابند، و اگر روی گردانند، (بدانید که) آنان فقط در دشمنی و مخالفتی شدید (با حق) به سر می‌برند (و در جست‌وجوی حقیقت نیستند؛) پس خداوند، خود شرشان را از تو دور خواهد کرد؛ و اوست که بسیار شنوا و داناست.

۱۳۷ (ما به خدا ایمان می‌آوریم، و) به راستی که خدا (روح و جان) ما را (با یکتاپرستی و تسلیم محض در برابر خود) رنگ آمیزی ویژه‌ای کرده است، و چه کسی بهتر از خدا (چنین) رنگ آمیزی خاصی دارد؟ (برای همین،) ما (تنها) او را می‌پرستیم. ۱۳۸ بگو: «آیا درباره‌ی خدا (و لطف و ویژه‌اش به پیامبر اسلام) با ما بحث و جدل می‌کنید؟ درحالی‌که او پروردگار ما و پروردگار شماست، و کارهای ما برای خودمان و کارهای شما برای خودتان است و (ما برای این لطف ویژه، شایسته‌تریم؛ زیرا) ما (بر خلاف شما، عبادت‌مان را) برای او خالص کرده ایم.» ۱۳۹ آیا شما (اهل کتاب) می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) نوادگان (یعقوب)، یهودی یا مسیحی بودند؟ (به آنان) بگو: «شما بهتر می‌دانید یا خدا؟ چه کسی ستم‌کارتر از آن‌کس است که گواهی و شهادتی را که از (طرف) خدا (در کتاب‌های آسمانی‌اش) دارد، کتمان می‌کند؟! (بنابراین، از کتمان حقیقت پرهیزید و بدانید که) خداوند از کارهایتان غافل نیست.» ۱۴۰ آنان، جماعتی بودند که دورانشان سپری شد. کارهای آن‌ها، برای خودشان است، و کارهای شما برای خودتان است و شما درباره‌ی کارهایی که می‌کردند، بازخواست نخواهید شد. ۱۴۱

۱۳۵-۱۴۱. رنگ بی‌رنگی خدایی

دین حق؛ یکی و به رنگ خدا

دین حق که اولاد ابراهیم از اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان وی بر آن بوده‌اند، اسلام بوده، و خود ابراهیم نیز بدان دین حنیف (حق گرا) متدین بود. از این رو خداوند در بیانی لطیف که جدال کفار و اهل کتاب را در پی نداشته باشد، با آوردن تعبیر مثل می‌فرماید که اگر کافران به دینی مثل آنچه شما مسلمانان بدان ایمان آورده‌اید، یعنی دینی که جز حق در آن نیست، ایمان آورند، هدایت می‌شوند؛ چراکه ایشان می‌دانند که دینشان خالص نیست و حاوی تحریفات بسیار زیادی است. پس چاره‌ای ندارند جز این‌که به دینی ایمان آورند که خالص و حنیف (حق‌گرا) است. ایمان به این دین، نوعی رنگ خدایی گرفت است؛ برخلاف رنگ یهودیت و نصرانیت که در دین خدا تفرقه انداخته‌اند و آن را آن‌طور که خدا دستور داده، به پا نداشته‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، صص ۴۷۱-۴۷۲). برخی، این رنگ الهی را شریعت و آیینی می‌دانند که مطابق فطرت است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۸۰)، و چون فطرت تمام انسان‌ها، توحیدی و واحد است، این دین نیز باید واحد باشد. در روایت نیز آمده است که هر مولودی، بر اساس فطرت (توحیدی) متولد می‌شود. این پدر و مادر او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوس می‌کنند (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۰).

علت دسته‌بندی‌های دینی و پیدایش انحرافات مذهبی

اختلاف و انشعاب‌های دینی و انحرافات مذهبی که در بشر پیدا شد و دسته‌ای خود را یهودی، و گروهی دیگر، خویش را مسیحی خواندند، همه ساخته‌های هوی و هوس بشر است و نتیجه‌ی بازیگری‌هایی که در دین ابراهیم کردند و دشمنی‌هایی که آن‌ها را به حساب خدا و دین او گذاشتند. در نتیجه، طایفه‌هایی مختلف و احزابی متفرق شدند و رنگ هوس‌ها و اغراض و مطامع خود را به دین خدای سبحان، یعنی دین توحید، زدند. می‌دانیم که دین از ابتدا یکی بود؛ همچنان که معبودی که با راه‌نمایی دین عبادت می‌شود، یکی‌ست، و آن، دین ابراهیم است، و باید مسلمانان بدان تمسک کنند و از شقاق و اختلاف اهل کتاب پیروی نکنند و آن‌ها را برای خود اهل

کتاب بگذارند؛ چراکه خداوند فرموده است: «کسانی که آیین خود را پراکندند و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنان نداری. سر و کار آن‌ها، تنها با خداست. سپس خدا آنان را از آنچه می‌کردند، باخبر می‌کند.» (انعام/۱۵۹).

در توضیح علت ایجاد انحرافات مذهبی باید گفت که یکی از آثار طبیعی بودن زندگی زمینی و دنیوی، این است که این زندگی در عین یکسره بودن و استمرار، دگرگونگی و تحول هم دارد؛ مانند خود طبیعت (به منزله‌ی جزئی از زندگی) که پیوسته در حال تغییر است، و لازمه‌ی این تحول این است که رسوم و آداب و شعائر قومی که میان ملت‌ها و شعب آن‌ها رایج است نیز دگرگونه شود، و چه‌بسا این دگرگونگی رسوم، مراسم دینی را هم منحرف و دگرگون کند، و چه‌بسا این نیز موجب شود که چیزهایی داخل دین شود که جزء دین نبوده، یا چیزهایی از دین بیرون رود که جزء دین بوده، و چه‌بسا پاره‌ای اغراض دنیوی، جای اغراض دینی و الهی را بگیرد. در این حال، دین، رنگ قومیت و امثال آن را به خود می‌گیرد و به سوی هدفی غیر از هدف اصلی‌اش دعوت می‌کند و مردم را به غیر ادب حقیقی‌اش مؤدب می‌کند؛ تا آنجا که ممکن است رفته رفته کاری که در دین منکر بوده، معروف و جزء دین بشود، و مردم نسبت بدان تعصب ورزند، چون مطابق هوس‌ها و شهواتشان است، و به عکس، معروفی که جزء دین بوده، منکر و زشت شود و کسی از آن حمایت نکند و هیچ حافظ و نگهبانی نداشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱، صص ۴۶۸-۴۶۹).

فقط رنگ خدا نیکوست

تعبیر دین خدا به صبغه (رنگ) ممکن است استعاره و از باب صنعت بدیعی مشاکله باشد؛ چراکه اهل کتاب، فرزندان خود را در آب رنگین غسل تعمید می‌دادند؛ به این گمان که با این کار، ظاهر می‌شوند. خداوند اما در این باره فرموده است: رنگ بی‌رنگی خدایی را بگیرید که انسان را از هر آلودگی و رنگی پاک می‌کند و حسن و نیکویی منحصرماً در آن است؛ چراکه مایه‌ی تزکیه‌ی نفس و استخراج دینه‌ی فطری و البته احیای آن می‌شود؛ در حالی که رنگ غیر الهی، مایه‌ی آلودگی نفس (شمس/۱۰)، دفن فطرت و خاموش کردن مصباح هدایت درونی‌ست (تسنیم، ج ۷، صص ۲۵۴-۲۵۱). / ب